

نقد تاریخ پژوهی متداول و تبیین روش تاریخ پژوهی کلامی شیعی؛ مبتنی بر قرآن و حدیث و اصول کلامی شیعه

(مطالعه موردی، صلح حدیبیه، کتاب تاریخ ایران و جهان (۱)، سال دوم متوسطه انسانی)

ایمان روشن بین*

چکیده

این مقاله ابتدا به نقد روش تاریخ پژوهی متداول که به صورت استنادی و اثباتی - و نه صرفاً احتجاجی - به کتب تاریخی اهل تسنن رجوع می‌شود، پرداخته و آثاری را که بر آن مترتب می‌گردد توضیح می‌دهد. برای نقد این روش، ابتدا سیری اجمالی در تاریخ نقل حدیث اهل تسنن از زمان رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله تا زمان عمر بن عبدالعزیز عرضه می‌شود و سعی می‌شود که پیشینه تاریخی نقل، نگارش و تدوین حدیث اهل تسنن روشن گردد. از طرف دیگر شواهد متعددی وجود دارد که تاریخ نگاری در منابع اولیه، تحت تأثیر دیدگاه‌های کلامی اعتقادی و سیاسی و قومی مورخان بوده است. این شواهد از طریق مقایسه و تطبیق گزارش‌های تاریخی ارائه شده در این کتب با قرآن و سنت قطعی، قابل شناسایی است. ضمناً مطالعات تطبیقی میان منابع تاریخی و گزارش‌های معارض در این باب، بر تعدد شواهد می‌افزاید. از دیگر ملاک‌های اعتبار سنجی، تطبیق یا عدم تطبیق گزارش‌های تاریخی با اصول کلامی شیعه است که باید بررسی گردد. تکرار شواهد، قرینه مهمی است که تصویر تاریخ ارائه شده در منابع متقدم اهل تسنن بدون بررسی علمی، اعتبار چندانی ندارد. پس از نقد روش تاریخ پژوهی متداول، برای ارائه روش جایگزین با عنوان تاریخ پژوهی

* دانشجوی کارشناسی ارشد کلام و عقاید دانشکده علوم حدیث

کلامی شیعی، ابتدا به بررسی عوامل کمبود منابع مستقل تاریخی متقدم شیعی پرداخته می‌شود و پس از معرفی چند کتاب تاریخی شیعی به روش استخراج تاریخ از میان روایات و کتب فقهی اعتقادی و اخلاقی پرداخته می‌شود. در ادامه، روش مختار را با تکیه بر قرآن، روایات معصومین و پس از آن کتب تاریخی شیعی تبیین می‌نماییم. نکته حائز اهمیت در این گونه پژوهش، ویژگی‌ها و فواید تاریخ پژوهی کلامی شیعی و روش استفاده کلامی از مباحث تاریخی می‌باشد که توضیح آن مد نظر قرار می‌گیرد.

به عنوان مطالعه موردی، بررسی تطبیقی بین روش مختار و شیوه متداول بر مبنای نقل ابن اسحاق، پیرامون صلح حدیبیه انجام می‌شود. همچنین با بررسی کتاب تاریخ پایه دوم متوسطه انسانی، روشن می‌گردد که نگارش تاریخ اسلام این کتاب، با همان مبنای تاریخ پژوهی متداول بوده و به عنوان نمونه، تحلیلی که در انتها از بیان صلح حدیبیه با روش متداول صورت پذیرفته نه تنها کم فایده‌تر از استفاده‌های تاریخ پژوهی کلامی شیعی می‌باشد، بلکه در این کتاب تحلیلی کاملاً عکس ارائه شده است.

کلیدواژه‌ها: قرآن، حدیث، کلام، اسرائیلیات، حدیبیه

مقدمه

عموماً محققان برای پژوهش‌های تاریخی از کتب تاریخی اهل تسنن استفاده می‌کنند. بدیهی است که با منبع قرار دادن کتب آنان، نتیجه کار تاریخی شیعه، در بسیاری از موارد رنگ و بوی عقاید اهل تسنن را به خود می‌گیرد. (در ادامه ادله این مدعا بیان خواهد شد). وقتی در مواردی که روایات شیعی وجود دارد، به کتب تاریخی اهل تسنن رجوع می‌شود، به وضوح آشکار می‌شود که در بسیاری از موارد، فضایل اهل بیت علیهم السلام و مطاعن منافقان و خلفا از تاریخشان پاک شده است. در بسیاری موارد هم اگر موضوع به قدری معروف و مشهور بوده که نتوانسته‌اند انکار آن را نمایند یا از حذف آن غافل شده‌اند، یا در نسخه‌های بعدی حذف شده است و یا از معرفی نام، خودداری کرده و با نقل فلاناً، رجل و... از کنار آن گذشته‌اند و یا عبارات و جریانی‌ها را با نقل کذا و کذا به پایان برده‌اند. (رک: همین مقاله ذیل عنوان مشورت در جنگ بدر، مجلدات مختلف الغدير از جمله، ج ۲، ص ۴۰۶، ذیل عنوان جنایات علی الحدیث و شرح معانی الآثار، صص ۳۰۶-۳۰۷) به عنوان مثال، «روایت انذار» که در «سیره ابن اسحاق» آمده بود، توسط «ابن هشام» از سیره حذف گردیده است. (تاریخ سیاسی اسلام ۴۷/۱)

اگر این حقیقت را در کتب اهل تسنن بپذیریم، کاملاً روشن می‌شود که حاصل تحقیق محققان از روی کتب آنان چه نتیجه‌ای در بر خواهد داشت.

سه کتاب تاریخی مهم اهل تسنن

می‌دانیم که سه کتاب مهم تاریخی اهل تسنن، «سیره ابن اسحاق»، «سیره ابن هشام» و «تاریخ طبری» است. نکته مهم این است که سیره ابن اسحاق اصلی‌ترین کتاب تاریخی اهل تسنن و این کتاب مبنای نگارش سیره ابن هشام بوده و سیره ابن هشام نیز مبنای نگارش تاریخ طبری می‌باشد.

با تحقیق می‌توان نشان داد که میزان قابل توجهی از این کتب دارای محتوایی جعلی و نادرست می‌باشد. از آنجایی که این مقاله، ظرفیت نقد هر سه کتاب را ندارد و با توجه به مطلب بیان شده، نقد سیره ابن اسحاق، تا حدی کفایت از نقد دیگر کتب می‌کند.

محمد بن اسحاق

محمد بن اسحاق (م ۱۵۰ یا ۱۵۱) نویسنده اولین سیره نسبتاً جامع است (تاریخ التراث العربی، التدوین التاريخی، ص ۸۵) و کتاب او دارای امتیازی چون ساختار منظم می‌باشد. بُعد «تاریخی» سیره ابن اسحاق کاملاً آشکار بوده و همین امر سبب شده تا به عنوان کتاب تاریخی شناخته شود. کتاب او مشتمل بر اخبار تاریخی از آغاز زندگی حضرت آدم تا پایان زندگی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌باشد (رک: سیره ابن هشام). ابن اسحاق سیره خود را به منصور یا مهدی - زمانی که ولیعهد بوده - هدیه کرده است (تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۲۱۱). ابن اسحاق تحت تأثیر راویان یهودی و مسیحی یا آنان که متأثر از اهل کتاب بوده‌اند، قرار داشته است (الفهرست، ص ۱۰۲). ابن هشام (م ۲۱۳ یا ۲۱۸) به تهذیب سیره او دست زده و بخش‌های زیادی چون «کتاب المبتدأ» را که ابن اسحاق آن را از طریق راویان یهودی و با استفاده از مآخذ اهل کتاب نگاشته بود یا اشعاری را که برای تکمیل ساختار تاریخی خود استفاده نموده بود - که بسیاری از دانشمندان اسلامی به ساختگی بودن این اشعار تصریح نموده‌اند (به عنوان مثال رک: الفهرست، ص ۹۲ و معجم الادباء، ج ۶، ص ۴۰۰) - و یا مطالبی را که ابن هشام آن‌ها را شنید می‌دانسته، حذف نموده

است (تاریخ سیاسی اسلام ۴۷/۱). متن تهیه شده توسط ابن اسحاق به طور کامل به دست ما نرسیده اما، تهذیب آن توسط عبدالملک بن هشام با نام سیره ابن هشام (السیره النبویه لابن هشام) در دسترس می‌باشد. در این سیره گفته‌های ابن اسحاق و اضافات ابن هشام دقیقاً مشخص است.

ابن ندیم ابن اسحاق را متهم به مسایلی دانسته (الفهرست، ص ۱۰۲) از جمله:

۱. تأثیر پذیری او از یهود
 ۲. تضعیف او توسط اهل حدیث
 ۳. ساختن اشعار و قرار دادن آن‌ها در سیره
- شیخ طوسی نیز در مورد ابن اسحاق گفته است: «الأزدی ضعیف» (رجال الطوسی، ص ۳۴۴)

سیری در تاریخ نقل حدیث اهل تسنن

پیش از نقد سیره ابن اسحاق، ابتدا شواهدی بر وجود منع نقل حدیث، جعل روایات، رواج اسرائیلیات و قصه پردازی ارائه می‌گردد تا آن‌چه ابن اسحاق به آن متهم شده (الفهرست، ص ۱۰۲ و رجال الطوسی، ص ۳۴۴) در بستر این معرفی روشن شود و نقد سیره او در سایه این بحث دقیق‌تر گردد. در این بخش تنها برای روشن شدن سیر تاریخی نقل حدیث اهل تسنن چند نمونه آورده می‌شود، اما از آورد نمونه بیشتر، تحلیل و علت‌یابی مسایل بوجود آمده خودداری می‌گردد. (برای آگاهی بیشتر رک: تاریخ حدیث پیامبر، علامه عسکری، الصحیح من سیره النبی الاعظم، ج ۱، سید جعفر مرتضی عاملی و تاریخ عمومی حدیث، مجید معارف)

شاهد اول، دوران خلافت ابوبکر

شروع سیر ممنوعیت نقل حدیث از زمان ابوبکر آغاز شده و بسیاری از احادیث به دست خود او سوزانده شد.

ابوبکر پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله مردم را جمع کرده و گفت: «شما از پیامبر احادیثی نقل می‌کنید که در آن اختلاف دارید. بدیهی است آن‌ها که پس از شما

خواهند آمد، اختلافشان بیشتر خواهد شد. بنابراین از پیامبر حدیثی نقل نکنید و اگر کسی از چیزی سؤال کرد، بگوئید: قرآن در بین ما است حلال آن را حلال و حرام آن را حرام شمارید.» (تذکره الحفاظ، ذهبی، ۳/۱)

ذهبی از قول عایشه نقل می‌کند:

«پدرم پانصد حدیث از احادیث پیامبر را در کتابی گردآورده بود، شبی از شب‌ها متوجه شدم آرام و قرار ندارد و مدام از پهلویی به پهلوی دیگر می‌غلطد. گفتم: ناراحتی یا خبر ناگواری شنیده‌ای؟ او پاسخی نداد و هنگام صبح رو به من کرده و گفت: احادیثی را که نزدت هست، بیاور. آنگاه آتشی طلبید و همه احادیث را سوزاند.» (تذکره الحفاظ، ذهبی، ۵/۱)

شاهد دوم، دوران خلافت عمر

خلیفه دوم سیاست‌های خلیفه پیشین را پی گرفته و علاوه بر جلوگیری از نقل روایات، برای بار دیگر روایات باقی مانده را با سوزاندن از بین برد.

ابن قتیبه دینوری در تأویل مختلف الحدیث، می‌نویسد: «عمر نسبت به کسی که زیاد نقل حدیث می‌کرد و یا شاهی در مورد حدیث خود نداشت با خشونت برخورد می‌کرد. او به صحابه دستور می‌داد که کم به نقل روایت بپردازند.» (تأویل مختلف الحدیث، ابن قتیبه دینوری، ۴۱)

عمر به تمام شهرها نوشت: «هر کس چیزی از سنت پیامبر در اختیار دارد، آن‌ها را محو و نابود کند.» (جامع بیان العلم و فضله، ابن عبدالبر، ۶۵/۱)

احادیث در دوره عمر فراوان شد و او دستور داد که مردم این احادیث را نزد او بردند. سپس فرمان به سوزاندن آن‌ها داده و گفت: آیا مثنائی همانند مثنّات اهل کتاب^۱ تهیه کرده‌اید؟ (اضواء علی السنّه المحمّدیّه، ابوریه، ۴۷)

زمانی که نقل احادیث ممنوع شد و بسیاری از احادیث به آتش کشیده شد، برای پر نمودن این خلأ برای مردمی که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله مکرر تفسیر

۱. (مثنّات مجموعه‌ای از روایات اسرائیلی بوده که یهودیان جمع آوری کرده و با توجه به آن

از تورات غافل شدند.)

قرآن و حدیث می‌شنیدند و همچنین برای پیشبرد اهداف و مقاصد حاکمان، یکی از راه‌ها جایگزینی علوم اهل کتاب و رواج اسرائیلیات بود (الصحیح من سیره النبی الاعظم، ج ۱، ص ۱۰۸).

این اتفاق در حالی رخ داد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اصرار داشتند که صحابه از اهل کتاب فاصله بگیرند و در امور دینی چیزی از آنان نپرسند. رسول خدا صلی الله علیه و آله پیروان خود را از خواندن کتاب‌های اهل کتاب نهی می‌فرمودند (اسدالغابه، ج ۱، ص ۲۳۵).

یک بار عمر ترجمه تورات را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آورد و برای ایشان خواند. در این هنگام پیامبر صلی الله علیه و آله چنان در خشم شدند که آثار خشم در چهره‌اشان نمودار شد. آنگاه فرمودند:

آیا عقل ندارید و نابخردانه خود را در چاه می‌افکنید؟ من برای شما به جای تورات کتابی پاکیزه و روشن آوردم. به خداوند سوگند؛ اگر موسی زنده بود، فقط از من پیروی می‌کرد (المصنّف، ج ۱۰، ص ۱۱۳، تقييد العلم، ص ۵۲ و الدعوات، ص ۱۷۰).

با وجود همه این تأکيدات، خلیفه دوم به کعب الاحبار اجازه داد تا در زمان‌های مختلف شبانه روز برای مردم تورات بخواند (غریب الحدیث، ج ۴، ص ۲۶۲ و الاسرائیلیات و اثرها فی کتب النفسی و الحدیث، ص ۹۶).

همچنین دستگاه خلافت ناچار بود برای پیش‌برد اهداف خود، مردم را به گونه‌ای مشغول کند و خلأ روحی و روانی آنان را که ناشی از دور ساختن از عالمان حقیقی و روایات بود به گونه‌ای پر نماید. این شیوه، واگذاری میدان برای قصه‌گویان به ظاهر مسلمان شده اهل کتاب و راهبان نصرانی بود که هر چه می‌خواستند از اسطوره‌ها، افسانه‌ها و ترهات در میان مردم منتشر می‌کردند (الصحیح من سیره النبی الاعظم، ج ۱، صص ۱۳۶-۱۳۷).

قصه‌گویی در زمان عمر به عنوان یک منصب رسمی آغاز شد. تمیم داری به اجازه عمر، روزهای جمعه در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله قصه می‌گفت. او از خلیفه دوم درخواست کرد که یک روز دیگر نیز به صورت رسمی برای مردم قصه بگوید، عمر اجازه داد و چون خلافت به عثمان رسید، یک روز دیگر نیز به آن افزون گشت (المصنّف، ج ۴، ص ۲۱۹ و تاریخ مدینه، ج ۱، صص ۱۱ و ۱۲).

شاهد سوم، دوران خلافت عثمان

سیاست منع حدیث در زمان عثمان نیز همچون دو خلیفه گذشته برقرار بود به گونه‌ای که عثمان بالای منبر اعلام کرد: «برای کسی جایز نیست که به نقل حدیثی بپردازد، جز آن احادیثی که در زمان ابوبکر یا عمر شنیده باشد.» (السنن، دارمی، ۱۳۲/۱)

شاهد چهارم، دوران خلافت زمان معاویه

او نیز سیاست خلفای پیشین را با جدّیت بیشتری دنبال نموده و مدام می‌گفت: «از رسول خدا چیزی نقل نکنید.» (تدوین السنّه الشریفه، ۴۷۳)

معاویه بی‌پروا تر از خلفای پیشین حسّاسیت اصلی خود را که عدم نقل فضائل امیرالمؤمنین علیه‌السلام و اهل بیت علیهم‌السلام و ترویج روایات دروغین در شأن خلفا و صحابه بود آشکارا بیان می‌کرد: «من ذمه خود را از کسانی که چیزی از فضایل ابوتراب و اهل بیت او نقل می‌کنند بری ساخته‌ام.»

به دنبال این فرمان، خطبا بالای هر منبری به لعن علی بن ابی طالب علیهما‌السلام پرداخته و درباره او و اهل بیتش اخبار زشتی نقل کردند. (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ۷۳/۴)

از دیگر کارهای معاویه فرمان به جعل حدیث بود. او دستور داده بود که: «هر کس درباره عثمان منقبتی نقل کند وی را گرامی بدارند. درباره دیگر صحابه از جمله خلفای اولیه روایاتی نقل کنند، خصوصاً در مقابل هر حدیثی که مردم درباره ابوتراب (امیرالمؤمنین علیه‌السلام) نقل می‌کنند، حدیثی هم در فضیلت صحابه نقل کنند.» (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ۴۴/۱۱)

ابوجعفر اسکافی معتزلی، استاد ابن ابی‌الحدید می‌گوید: معاویه یکصد هزار درهم برای سمره بن جندب فرستاد تا او روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل نماید که آیه شریفه: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ» (سوره مبارکه بقره، آیه ۲۴)، درباره امیرالمؤمنین علیه‌السلام نازل شده و آن حضرت به گفته نبی اکرم صلی الله علیه و آله در شمار دشمنان دین خدا است و آیه «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ» (سوره مبارکه بقره، آیه

۲۰۷)، درباره عبدالرحمن بن ملجم مرادی قاتل امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شده است. سمره این مقدار پول را نپذیرفت. معاویه مبلغ را افزود و دویست هزار درهم برایش فرستاد، باز هم نپذیرفت؛ مبلغ به چهارصد هزار درهم رسید. اینجا سمره بن جندب صحابی، قبول کرد و خواسته معاویه را به صورت روایت دروغین، جعل و از قول پیامبر برای مردم نقل نمود (الغدیر، العلامة الأُمینی، ج ۱۱، ص: ۴۲، تاریخ طبری، ج ۵، ص: ۲۳۷).

دوران خلافت عمر بن عبدالعزیز

زمان خلافت عمر بن عبدالعزیز، سال ۹۹ هجری که بیش از نیم قرن از ساختن روایات جعلی و لعن مولای متقیان می‌گذشت، دستور توقف این اعمال صادر شده (مروج الذهب و معادن الجواهر به تحقیق محمد محی الدین، ۱۹۲/۳) و اجازه نگارش حدیث صادر گشت (السنن، دارمی، ۱۲۶/۱).

تحلیل

بدیهی است که پس از هشتاد و هشت سال ممنوعیت نقل حدیث (تذکره الحفاظ، ذهبی، ۳/۱ و تأویل مختلف الحدیث، ابن قتیبہ دینوری، ۴۱) و حوادثی چون حدیث سوزی (تذکره الحفاظ، ذهبی، ۵/۱ و اضواء علی السنه المحمديه، ابوری، ۴۷)، جعل احادیث (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ۴۴/۱۱ و نقش ائمه در احیای دین، ج ۶، ص ۵۱)، گسترش اسرائیلیات (غریب الحدیث، ج ۴، ص ۲۶۲ و الاسرائیلیات و اثرها فی کتب النفسی و الحدیث، ص ۹۶ و رک: الصحیح من سیره النبی الاعظم، ج ۱، صص ۱۰۸-۱۳۲) و قصه پردازی‌ها (المصنّف، ج ۴، ص ۲۱۹ و تاریخ مدینه، ج ۱، صص ۱۱ و ۱۲ و رک: الصحیح من سیره النبی الاعظم، ج ۱، صص ۱۳۶-۱۵۳)، برای روایات -آن هم صرفاً روایات نبوی- نزد اهل تسنن جایگاهی باقی نمانده است. حال آیا می‌توان به تاریخ نگاشته شده، آن هم بعد از بیش از هشتاد و هشت سال پس از رویدادهای ذکر شده، اعتماد نمود؟ در مقابل این جریان، شیعه از همان ابتدا به تشویق و ترغیب پیامبر و ائمه علیهم‌السلام به صورت آشکارا (تدوین السنه الشریفه، حسینی جلالی، محمد رضا، ۸۷، السنن ترمذی، ۳۸/۵) و پنهانی (السنن، دارمی، ۱۲۵/۱ و اسدالغایه فی معرفه الصحابه، ابن

اثیر، ۲۴۵/۳) مشغول نگارش حدیث بودند. و از همان ابتدا امیرالمؤمنین علیه السلام به تربیت شاگردانی چون کمیل، رشید هجری، میثم تمّار و (اختیار الرجال طوسی به رقم‌های ۴۸، ۵۱ و ۵۲) پرداختند. حلقه‌های درسی و تربیت شاگردان در زمان امام باقر علیه السلام^۱ و امام صادق علیه السلام^۲ نیز آنقدر مشهور است که نیازی به تفصیل آن‌ها نیست.

اساس نقد سیره ابن اسحاق

اما پس از روشن شدن پیشینه اهل تسنّن در نگارش و تدوین حدیث، باید برای اثبات مدّعی خود پیرامون عدم قابلیت اعتماد سیره ابن اسحاق به عنوان اصلی‌ترین کتاب تاریخی به نقد این کتاب نشست. از آن جایی که یک مقاله ظرفیّت نقد همه عبارات کتاب را ندارد، روش شناسی نقد به همراه چند مثال بیان می‌شود. متدلوژی نقد سیره ابن اسحاق بر ۵ اصل استوار است:

۱. وجود مغایرت گزارشات تاریخی این کتاب با قرآن کریم.
۲. مغایرت گزارشات تاریخی کتاب با روایات ثقه شیعه.
۳. وجود مغایرت گزارشات تاریخی این کتاب با اصول کلامی و اعتقادی تشیع، مثل عصمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و ...
۴. تعارضاتی که در خود سیره ابن اسحاق وجود دارد. به عبارت روشن‌تر، برخی بخش‌های کتاب با بخش‌های دیگر نا سازگار است.
۵. مغایرت گزارشات تاریخی این کتاب با کتاب‌های هم عصر و کتبی که پس از آن نگاشته شده است.

بر اساس ۵ مورد بیان شده، ادّعا می‌گردد که بخش بسیاری از این کتاب، در بردارنده جعلیات و سخنانی بی‌پایه و اساس است که به واسطه آن یا حرمت اهل بیت پیامبر صلی

۱. شیخ طوسی در کتاب رجال، تعداد ۴۶۸ نفر را در ردیف اصحاب و راویان حضرت ذکر کرده (الرجال، ۱۰۲-۱۴۲)

۲. شیخ مفید، اصحاب حدیث و نام راویان موثق حضرتش را بالغ بر ۴۰۰۰ نفر برشمرده است (الارشاد، ۲۶۲)

الله علیه و آله پائین آورده شده و یا بر مقام حکومتیان افزون گشته است. از آن جایی که نمی‌توان تمام موارد را نقل نمود، برای هر یک از روش‌ها صرفاً یک نمونه ذکر می‌گردد:

مشورت در جنگ بدر، نمونه‌ای برای اصل دوم و پنجم

ابتدای جنگ بدر، بعد از اینکه پیامبر صلی‌الله علیه و آله و اصحاب متوجه شدند که ابوسفیان مسیر راهش را تغییر داده و دیگر به او نمی‌رسند؛ و از طرفی دیگر مشرکین برای حفظ کاروانشان از مکه به قصد مسلمانان خارج شده‌اند، پیامبر اکرم صلی‌الله علیه و آله نظر اصحاب را در این مورد خواستار شده و فرمودند: ما به قصد کاروان تجاری، با ۵۰ محافظ آمده بودیم ولی، هم اکنون با یک لشکر مسلح از کفار روبرو خواهیم شد.

این داستان در کتب روایی شیعی چنین نقل شده است:

و فی حدیث ابی حمزه الثمالی بعث رسول الله (ص) عینا له علی العیر اسمہ عدی فلما قدم علی رسول الله (ص) فأخبره این فارق العیر نزل جبرئیل علی رسول الله (ص) فأخبره بنفیر المشرکین من مکه فاستشار أصحابه فی طلب العیر و حرب النفیر فقام أبو بکر فقال یا رسول الله إنها قریش و خیلاؤها ما أمنت منذ کفرت و لا ذلت منذ عزت و لم نخرج علی هیئت الحرب. و فی حدیث ابی حمزه قال أبو بکر أنا عالم بهذا الطريق فارق عدی العیر بکذا و کذا و ساروا و سرنا فنحن و القوم علی بدر یوم کذا و کذا کأنا فرسا رهان فقال (ص) اجلس فجلس ثم قام عمر بن الخطاب فقال مثل ذلک فقال اجلس فجلس ثم قام المقداد فقال یا رسول الله إنها قریش و خیلاؤها و قد أمانا بک و صدقنا و شهدنا أن ما جئت به حق و الله لو أمرتنا أن نخوض جمر الغضا و شوک الیهراس لخضناه معک و الله لا نقول لک ما قالت بنو إسرائيل لموسی (فأذهبْ أُنْتُ وَ رَبُّکَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ) (سوره مبارکه مائده، آیه ۲۴). و لکنا نقول امض لأمر ربک فإننا معک مقاتلون فجازه رسول الله (ص) خیرا (بحار الأنوار، ج ۱۹، ص ۲۱۷، و مشابه آن: تفسیر القمی، ج ۱، ص ۲۵۸، البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۶۵۰، تفسیر نور الثقلین، ج ۲، ص ۱۲۴)

در این نقل، ابوبکر اشاره به قدرت قریش، ضعف مسلمانان و خطرناک بودن اوضاع می‌کند و به نوعی نظر به رها کردن جنگ و گریختن دارد. لذا رسول خدا صلی‌الله علیه و آله به او می‌فرماید: «بنشین!» عمر نیز حرف‌هایی مانند ابوبکر می‌زند و پیامبر صلی‌الله

علیه و آله به او نیز می‌فرمایند: «بنشین!» وقتی مقدار آمادگی خود را برای جنگ و گوش به فرمان بودنش را اعلام می‌کند، حضرت برایش دعای خیر می‌فرماید. نکته مهم این است که اهل‌تسنن اصل ماجرا را انکار نکرده‌اند، ولی در جزئیات پنهان کاری نموده‌اند. اصل اختلاف سر گفته‌های عمر و ابوبکر است. ابن اسحاق ماجرا را این گونه نقل می‌کند:

رسول خدا صلی الله علیه و آله اصحاب خود را جمع کرده خبر حرکت قریش را باطلاع آنها رسانید و برای بازگشت بمدینه و یا جنگ با قریش با آنها مشورت کرد. ابو بکر و عمر هر کدام برخاستند و بنوبه خود چیزی گفتند، سپس مقدار بن عمرو برخاست و چنین گفت: ای رسول خدا هر چه خداوند برایت مقرر فرموده بدون تأمل اجرا کن که ما با تو هستیم، بخدا ما آنچه را بنی اسرائیل بموسی گفتند بتو نمی‌گوئیم که گفتند: «تو با پروردگارت بروید و جنگ کنید ما اینجا نشسته و منتظریم» بلکه ما می‌گوئیم تو و پروردگارت بروید و بجنگید ما هم پشت سر شما- می‌جنگیم، ای رسول خدا سوگند بدان خدائی که تو را بحق مبعوث کرده اگر ما را تا «برک الغماد» [۱] برانی همراه تو خواهیم آمد تا بدانجا برسی! رسول خدا صلی الله علیه و آله مقدار را ستود و در حقش دعا کرد.^۱

ابن اسحاق، هیچ اشاره‌ای به گفته‌های عمر و ابوبکر نمی‌کند اما، در تمامی کتب تاریخی، بیانات جناب مقدار را ذکر کرده‌اند. اگر کسی ابتدائاً با روایات تاریخی‌ای که عموم بزرگان اهل‌تسنن بیان کرده‌اند، مواجه شود؛ این تصوّر برایش ایجاد می‌شود که پیامبر صلی الله علیه و آله با عمر و ابوبکر مشورت کرده و آن‌ها هم بیانات نیکویی را گفته‌اند، اما ظاهراً سخن آنان در تاریخ ثبت نشده است. زمانی این پنهان‌کاری‌ها و دست بردن در

۱. و أتاه الخبر عن قریش بمسيرهم لیمنعوا غیرهم، فاستشار الناس، و أخبرهم عن قریش، فقام أبو بکر الصدیق، فقال و أحسن. ثم قام عمر بن الخطّاب، فقال و أحسن، ثم قام المقداد بن عمرو فقال: یا رسول الله، امض لما أراک الله فنحن معک، و الله لا نقول لک کما قالت بنو اسرائیل لموسی: «اذهب أنت و ربّک فقاتلا، إنّنا هاهنا قاعدون» (سوره مبارکه مائده، آیه ۲۴). و لكن اذهب أنت و ربّک فقاتلا إنا معکم مقاتلون، فوالذی بعثک بالحقّ لو سرت بنا إلى برک الغماد لجالدنا معک من دونه، حتی تبلغه. فقال له رسول الله صلی الله علیه و سلم خیرا، و دعا له به. (السیره النبویه، ج ۲، ص: ۲۶۶)

تاریخ بیشتر روشن می‌شود که به دیگر کتب اهل تسنن رجوع شود. چرا که دیگران تعبیری به کار برده‌اند که علاوه بر متفاوت بودن با نقل ابن اسحاق، روشن کننده برخی از واقعیات است.

مسلم در صحیح خود در باب غزوه بدر حدیث زیر را نقل می‌کند:

...عن ثابت عن انس ان رسول الله (ص) شاور حين بلغه اقبال ابي سفيان. قال فتكلم ابوبكر فاعرض عنه ثم تكلم عمر فاعرض عنه فقام سعد بن عبادہ فقال ايانا تريد يا رسول الله و الذي نفسي بيده لو امرتنا ان نخيضها البحر لاختضناها و لو امرتنا ان نضرب اكبادها الى برک الغمام لفعلنا قال فندب رسول الله (ص) الناس فانطلقوا حتى نزلوا بدر... (بيهقي نیز در «دلائل النبوة» خود این مطلب را نقل کرده است: ج ۳، ص ۴۷، باب «ما جاء في دعاء النبي (ص) على المشركين قبل... من آثار النبوة» - البدايه و النهايه (ابن كثير) / ج ۳، ص ۲۶۳، سنة ۲ هـ: غزوه بدر العظمى يوم الفرقان يوم التقى الجمعان.)

در این حدیث می‌بینیم که مسلم نقل می‌کند که ابوبکر و عمر با پیامبر صلی الله علیه و آله سخن گفته و اظهار نظر کردند اما، پیامبر صلی الله علیه و آله از آن‌ها روی گرداندند. («أَعْرَضَ عَنْهُ» کنایه از بی‌اعتنایی و اظهار نفرت است.)^(۱)

إعراض از سخن کسی یا از سر نفرت انسان نسبت به آن شخص است و یا از سر خشم و غضب. اما هر چه باشد، إعراض نبی اکرم صلی الله علیه و آله از عمر و ابوبکر با هیچ توجیهی ارزش مثبت پیدا نمی‌شود. اساساً به همین جهت بوده است که سایر علمای اهل تسنن این حدیث را (که مسلم در صحیح خود که یکی از صحاح سته است آورده) تغییر داده‌اند و گفته‌اند: «فقال و احسن».

(۱) این عبارت در قرآن نیز به همین معنای منفی بکار رفته است که به عنوان نمونه به چند آیه اشاره می‌گردد.

(وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى) طه / ۱۲۴

(وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ) انعام / ۶۸

(يُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا) يوسف / ۲۹

(فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ إِنَّهُمْ رَجَسٌ وَ مَا لَهُمْ جَهَنَّمَ) توبه / ۹۵

(وَ الَّذِينَ كَفَرُوا عَمَّا أَنْزَلْنَا مُعْرِضُونَ) احقاف / ۳

(وَ آتَيْنَاهُمْ آيَاتِنَا فَكَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ) حجر / ۸۱

در این نمونه ذکر شده علاوه بر وجود تغایر بین نقل روایی با کتب اهل تسنن، شاهد عدم همگونی و تغایر در کتب اهل تسنن نیز هستیم.

داستان سرایی کعب بن مالک در مورد تخلفش از پیامبر صلی الله علیه و آله، نمونه‌ای برای اصل یکم، دوم و چهارم

ابن اسحاق این جریان را از عبدالرحمن ابن عبدالله بن کعب بن مالک، نوه کعب و او هم از پدرش عبدالله نقل می‌کند:

گزارش تخلف من از رسول خدا صلی الله علیه و آله [و سلم در غزوه تبوک، چنین است که من هرگز نیرومندتر و ثروتمندتر از آن هنگام نبوده‌ام، به خدا که هیچ وقت دو شتر سواری برایم فراهم نمی‌بود مگر در آن غزوه!...

... وقتی خبردار شدم که رسول خدا از تبوک باز می‌گردد، اندوه بر من غالب شد و به فکر دروغ پردازی افتادم و با خود گفتم: با چه بهانه‌ای از خشم رسول خدا بیرون آیم؟ از خاندانم هر کدام که اهل نظر دادن بودند کمک خواستم. وقتی گفته شد: رسول خدا صلی الله علیه و آله [و سلم نزدیک شد، فکر باطل از من دور شد و دانستم که جز با راستگویی از آن حضرت نجات نخواهم یافت. لذا تصمیم خود را یکسره کردم که راست بگویم. تخلف کنندگان آمده و سوگند (دروغ) می‌خوردند و عذر می‌آوردند....

من رفته و بر آن حضرت سلام کردم، با تبسمی غضب‌آلود فرمود: بیا! جلو رفتم تا در پیشگاهش نشستم، به من فرمود: چرا تخلف کردی؟ گفتم: یا رسول الله به خدا که اگر نزد غیر شما از اهل دنیا نشسته بودم، در خود می‌دیدم که با عذر آوردن از خشم او ایمن بمانم. ولی به خدا قسم دانسته‌ام که هرگاه دروغ بگویم، شما از من راضی می‌شوید و احتمال می‌رود که خداوند تو را به زودی بر من خشمگین سازد و هرگاه راست بگویم، بر من خشم گیرید. امیدوارم عاقبت کارم از سوی خداوند خیر باشد. نه، خدا می‌داند که من عذری نداشتم، به خدا که هیچ وقت قوی‌تر و متمکن‌تر از وقت تخلف از شما نبوده‌ام. رسول خدا صلی الله علیه و آله [و سلم فرمود: این را درست گفتی! حالا برخیز تا خداوند درباره‌ات داوری کند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله [و سلم دستور داد که با هیچ یک از ما سه نفر (کعب بن مالک و مراره بن ربیع عمری و هلال بن ابی‌امیه واقفی) از میان متخلفان سخن گفته نشود. ما از مردم کنار گرفتیم و آن‌ها نسبت به ما چهره درهم کشیدند، تا آنجا که من از خودم و از زمین هم بیگانه شدم که آن زمینی نبود که من می‌شناختم، پنجاه شب به همین وضع گذرانیدیم...

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هنگامی که نماز صبح را خواند، به مردم اعلام کرد که خداوند بر ما توبه آورده (توبه ما را پذیرفته) است، لذا مردم در پی مژده دادن به ما سرعت گرفتند... جامه‌ای را که پوشیده بودم، از تن در آورده و به عنوان مژدگانی به کسی که برایم مژده آورده بود، دادم.

به خدا سوگند که آن روز، جز آن جامه، لباس دیگری نداشتم! دو جامه به عاریت گرفته و پوشیدم. سپس به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روانه شدم. مردم با من دیدار کردند و به توبه‌ام مژده داده و می‌گفتند: توبه خداوند بر تو گوارا باد!

کعب گوید: وقتی به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سلام کردم، در حالی که چهره مبارکش از خوشحالی برق می‌زد، به من فرمود: «به بهترین روز از آن هنگام که مادرت تو را زائیده بشارتت باد». گفتم: یا رسول الله بشارت از شماست یا از سوی خداوند؟ فرمود: «بلکه از سوی خداوند است»...

وقتی در پیشگاه آن حضرت نشستم، عرض کردم: یا رسول الله! به خاطر توبه‌ام به سوی خداوند عزوجل، تمام ثروتم را به پیشگاه خدا و رسول صدقه می‌دهم. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: قسمتی از اموالت را نگاه دار، که برایت بهتر است.

و خداوند متعال (این آیات را) را نازل فرمود: «لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبُ فَرِيقٍ مِّنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ * وَ عَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خَلَفُوا حَتَّىٰ إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَ ضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ وَ ظَنُّوا أَن لَّا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ * يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» (توبه، ۱۱۷-۱۱۹)،

کعب گوید: به خدا سوگند که هیچ نعمتی از روزی که خداوند مرا به اسلام هدایت فرمود، بزرگتر از راست گفتنم به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نبود که دروغ نگفتم تا مانند سایرین که دروغ گفتند، هلاک شوم.

و اینکه خداوند، از تخلف ما یاد فرموده، به خاطر تخلف و عقب ماندنمان از غزوه نبود، بلکه چون کارمان را به عقب انداخت و از کسانی که سوگند یاد کرده بودند و عذر خواهی‌شان را پذیرفته بود، به تأخیر افکند، ما را به این نام خواند. (السيرة النبوية / ابن

هشام / ۴ / ۱۷۵ - ۱۸۱)

خلاصه داستان نقل شده از زبان کعب بن مالک به نقل از ابن اسحاق به این صورت

است:

او در جریان تبوک در عین سلامتی و مکنت مالی، از شرکت در تبوک تخلف کرد.

پس از رجوع حضرت، قصد داشت مانند دیگر متخلفین، خدمت حضرت رفته و عذر دروغ بیاورد. ولی بعد متوجه شد که جز از طریق صداقت نمی‌تواند نجات یابد. خدمت حضرت رسیده و واقعیت را برای ایشان گفت. پس از گذشت ۵۰ روز، به خاطر صدق در گفتارش، مغفرت الهی شامل حالش شد. سپس می‌گوید: آیه «کونوا مع الصادقین» درباره او نازل شده و بالاتر از این تعبیر و تمجید قرآن، برای خود سراغ ندارد.

واقعیت داستان

در غزوه تبوک تعداد زیادی از منافقین نفاق خود را علنی نموده و از شرکت در غزوه خودداری نمودند. ابن سعد می‌گوید:

و خرج فی غزوة تبوک ناس کثیر من المنافقین لم یخرجوا فی غزوة قط اکثر منهم فیغزوة تبوک و تکلموا بالنفاق (طبقات الکبری ۴-۸۹/۲)

و در غزوه تبوک جمع بسیاری از منافقین بیرون رفتند (از شرکت در غزوه سرباز زدند)، که هرگز در غزوه‌ای پیش از غزوه تبوک بیرون نرفته بودند و نفاق خود را بازگو کردند.

پس از مخالفت منافقین، آنچه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را بیش از هر چیزی آزرده خاطر نمود، عدم حمایت ثروتمندان منافقین از مؤمنین نیازمند بود. چرا که عده زیادی از مؤمنین آرزوی همراهی پیامبر صلی الله علیه و آله را داشتند اما به جهت عدم تمکن مالی و نداشتن حتی یک شتر، نتوانسته بودند به این توفیق دست یابند. این مؤمنین به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم مراجعه می‌کردند تا حضرت مرکبی برای آن‌ها فراهم نمایند و ایشان همراه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم شوند ولی حضرت می‌فرمودند مرکبی ندارم که شما را همراه کنم. همین مسئله دل آن‌ها را می‌شکست و در حالی که اشک در چشمانشان حلقه زده بود از خدمت حضرت بر می‌گشتند.

...إِذَا مَا أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ قُلْتَ لَا أَجِدُ مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ تَوَلَّوْا وَأَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَنًا أَلَّا يَجِدُوا مَا يُنْفِقُونَ (توبه/ ۹۲)

رسول خدا صلی الله علیه و آله با صراحت ناراحتی خود را از این گروه اعلام نمودند:

فقال رسول الله صلى الله عليه [و آله] و سلم: ما منع احد اولئك حين تخلف أن يحمل على بعير من ابله امرأة شيطاً في سبيل الله؟ ان اعز اهل على ان يتخلف عني المهاجرون من قريش الأنصار و غفار و اسلم (سيرة ابن هشام ۴/ ۱۷۲ - ۱۷۳ ، المغازی للواقدي ۳/ ۱۰۰ - ۱۰۰۲ مجمع الزوائد ۶/ ۱۹۱ - ۱۹۲ ، المصنف، عبدالرزاق، ۱۱/ ۳۹ -

۵۰، اسد الغابه ۱۱۷/۶ = ۵۸۹۲، الاصابه ۱۴۱/۷ - ۱۴۲، السیره ۳۳/۴ - ۳۴، المستدرک علی الصحیحین، معرفه الصحابه (ذکر ابی رهم الغفاری) ۵۹۳/۳ - ۵۹۴ (رسول خدا صلی الله علیه و آله] فرمودند: چه مانعی داشت که هر یک از ایشان وقتی تخلف کرد (و خودش بر جای ماند) یک مرد چالاک را در راه خدا، بر یکی از شترانش می‌نشانند (و به جهاد برانگیزد) بر من گران است که مهاجرین از قریش و انصار و غفار و اسلم از همراهی با من باز نشینند و تخلف کنند.

دستور پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به اعراض از متخلفین

پس از بازگشت حضرت از تبوک، منافقین خدمت ایشان رسیده تا عذرخواهی کنند. اما پیامبر صلی الله علیه و آله نه تنها عذر هیچ کس را نپذیرفته، از آنان روی ترش نموده و از سخن گفتن با آنان دوری کردند؛ بلکه دستور دادند تا همه مسلمین از آنها روی برگردانده و با آنان سخن نگویند. وضع به صورتی شده بود که پسر از پدر، برادر از برادر، زن از شوهر و ... اعراض کرده بودند و همین مسأله عرصه را بر منافقین تنگ کرد.

واقعی می‌گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله] و سلم هنگامی که در ذی‌انوار منزل کرد، عموم منافقانی که از آن حضرت تخلف کرده بودند (به استقبال آن حضرت و به منظور عذرخواهی) بیرون رفتند، رسول خدا صلی الله علیه و آله] و سلم (به همراهان) فرمودند: با هیچ یک از کسانی که از ما تخلف کرده‌اند، سخن نگویند و هم نشین نشوید تا اینکه به شما رخصت دهم! وقتی آن حضرت به مدینه رسید عذرآوران آمدند قسم یاد می‌کردند ولی آن حضرت از آنها روی گرداند و مؤمنان از آنها روی گردانند تا آنجا که شخص از پدر و برادر و عموی خود روی می‌گرداند و بی‌اعتنایی می‌کرد... (محمد بن عمر الواقدی، المغازی ۱۰۴۹/۳ - ۱۰۵۰)

قرآن کریم به صراحت اعلام می‌کند که منافقان قسم دروغ خورده و عذر دروغ می‌-

آورند:

وَسَيُخْلِفُونَ بِاللَّهِ لَوِ اسْتَطَعْنَا لَخَرَجْنَا مَعَكُمْ يُهْلِكُونَ أَنْفُسَهُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ (توبه/ ۴۲) يَعْتَذِرُونَ إِلَيْكُمْ إِذَا رَجَعْتُمْ إِلَيْهِمْ قُلْ لَا تَعْتَذِرُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكُمْ قَدْ نَبَأَ اللَّهُ مِنْ أَمْرِكُمْ وَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ ثُمَّ تُدْرَأُونَ إِلَىٰ أَعَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ * سَيُخْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ إِذَا انْقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ لِيُغَرِّبُوا عَنْهُمْ فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ إِنَّهُمْ رَجَسٌ

وَمَا أُولَٰئِكَ بِجَهَنَّمَ جَزَاءُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ * يَخْلِفُونَ لَكُمْ لِتَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنْ تَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضَىٰ عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ (توبه / ۹۴-۹۶)

هنگامی که به سوی آنان بازگردید برای شما عذر می آورند. بگو: «عذر نیاورید، هرگز شما را باور نخواهیم داشت؛ خدا ما را از خبرهای شما آگاه گردانیده، و به زودی خدا و رسولش عمل شما را خواهند دید. آنگاه به سوی دانای نهان و آشکار، بازگردانیده می شوید، و از آنچه انجام می دادید به شما خبر می دهد.

وقتی به سوی آنان بازگشتید، برای شما به خدا سوگند می خورند تا از ایشان صرف نظر کنید. پس، از آنان روی برتایید، چرا که آنان پلیدند، و به [سزای] آنچه به دست آورده اند جایگاهشان دوزخ خواهد بود.

برای شما سوگند یاد می کنند تا از آنان خشنود گردید. پس اگر شما هم از ایشان خشنود شوید قطعاً خدا از گروه فاسقان خشنود نخواهد شد.

و در جای دیگر متذکر می شود که منافقین با میل و رضایت تخلف کردند:

فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ ذُكِرَ لَهُمْ أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَالُوا لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ (توبه / ۸۱)

آنچه در این آیات بسیار مهم است و باید به آن توجه شود، عمومیت داشتن آیات است. به عبارت دیگر آیات کسی را استثنا نکرده و فرموده همه آنان که بر جای خود مانده و از همراهی پیامبر صلی الله علیه و آله تخلف نمودند، از روی عمد این کارها را انجام داده و به کاری که کرده بودند نیز راضی بودند. پس از اینکه حضرت بازگشتند منافقین به دروغ قسم خورده و عذر آوردند. خداوند متعال که از دل های آنان خبر دارد و به آنها وعده عذاب می دهد:

لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا آتَوْا وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا فَلَا تَحْسَبَنَّهُمْ بِمَفَازَةٍ مِنَ الْعَذَابِ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (آل عمران / ۱۸۸)

[ای پیامبر!] مپندار آنان که به کردار زشت خود شادمانند و دوست دارند برای آنچه نکرده اند ستوده شوند، از عذاب [الهی] برکنارند. و برایشان عذابی دردناک است.

بر اساس اعتراف خود کعب بن مالک که گفت: «گزارش تخلف من از رسول خدا صلی الله علیه و آله] و سلم در غزوه تبوک، چنین است که من هرگز نیرومندتر و ثروتمندتر از آن هنگام نبوده ام، به خدا که هیچ وقت دو شتر سواری برایم فراهم نمی بود مگر در آن غزوه!..» (السيرة النبوية / ابن هشام / ۴ / ۱۷۶)

تعبیر تند آیات شامل او نیز می شود. از جمله آن تعبیر می توان به عبارات ذیل اشاره

نمود:

وَهُمْ أَغْنِيَاءُ رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (توبه/۹۳)
وَسِيرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ (توبه/۹۴)
وَقَالُوا لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ (توبه/ ۸۱)
فَاعْرِضُوا عَنْهُمْ إِنَّهُمْ رَجَسٌ وَ مَا وَنَهُمْ جَهَنَّمَ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (توبه/۹۵)
فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضَىٰ عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ (توبه/۹۶)

این آیات گویای خشم و غضب الهی نسبت به کعب و همراهان او است. حال چگونه است که او خود را مخاطب اصلی این آیه ۱۱۹ سوره مبارکه توبه دانسته و می‌گوید: آیه «کونوا مع الصادقین» درباره او نازل شده و بالاتر از این تعبیر و تمجید قرآن، برای خود سراغ ندارد؟

آیه (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ) (توبه /۱۱۹)) خطاب به مؤمنین یک توصیه مهم می‌کند که اگر میل دارید آسوده خاطر و مطمئن باشید، با «صادقان» همراه شوید. یعنی اگر از این گروه یا فرد تبعیت کردید با خطر مواجه نمی‌شوید والا در معرض گمراهی هستید. بر اساس آن چه گفته شد، کعب نمی‌تواند آن شخصی باشد که خداوند مؤمنین را به تبعیت از او رهنمون می‌شود.

و از همه این تحلیل‌ها مهم‌تر این است که در اخبار شیعه منظور از صادقین امیرالمؤمنین علیه السلام و دیگر ائمه علیهم السلام است (الکافی ۱/ ۲۰۸، ح ۱، کمال الدین/ ۲۷۸، المعانی/ ۵۹، أمالی الطوسی ۱/ ۲۶۱).

از طرفی دیگر پس از قتل عثمان، کعب بن مالک با امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت نکرده و در مقابل علویان عثمانی بود:

و قاموا كلهم فأتوا عليا ع... و بايعه المسلمون بالمدينة إلا محمد بن مسلمة و عبد الله بن عمر و أسامة بن زيد و سعد بن أبي وقاص و كعب بن مالك و حسان بن ثابت و عبد الله بن سلام. (شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد، ج ۴، ص: ۹)

وَ كَانَ كَعْبُ بْنُ مَالِكٍ مِنْ شِيعَةِ عُثْمَانَ (بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۳۲، ص: ۷۱)

از طرف دیگر برای بیشتر روشن شدن چهره کعب بن مالک در معنی و مفهوم آیه ۱۱۸ توبه، باید دقت نمود:

وَ عَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خَلَفُوا حَتَّىٰ إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَ ضَاقَتْ عَلَيْهِمْ

أَنْفُسُهُمْ وَ ظَنُّوا أَنْ لَا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ
(توبه/۱۱۸)

تَابَ عَلَيْهِمْ: خداوند بر این سه نفر نیز توبه نموده است. به این صورت که این‌ها در اثر تخلف و طرد شدن از جامعه در وضعیتی قرار گرفتند که زمین با تمامی فراخی‌اش بر آن‌ها تنگ می‌نمود و آسایش از آن‌ها سلب شده بود و «صَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ» و از دست خویش به تنگ آمده بودند، تحت چنین فشاری که دیدند همه از آن‌ها روگردان شده‌اند (به جز اشاره این آیه، خود کعب بن مالک نیز اقرار به این موارد نموده‌است رک: السیره النبویه، ج ۴، ص ۱۷۸) و هیچکس خصوصاً پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به آن‌ها توجهی ندارد، چاره‌ای ندیدند جز اینکه به خدا پناه برده و -در ظاهر- توبه نمایند. در واقع آنان توبه را بر مبنای یقین انجام ندادند، بلکه از روی ناچاری و اینکه راه دیگری برایشان نمانده بود و به همراه ظن و گمان، دست به این کار زدند. در این مرحله بود که «ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا».

معنای «ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا» این است که آن‌ها توبه واقعی نکرده‌اند، ولی خدا نسبت به آن‌ها توبه کرده و بازگشت؛ یعنی دستور داد که با آن‌ها مانند سایر منافقین رفتار کنید و معامله یک فرد مسلمان را با آن‌ها بکنید؛ و این فرج و گشایشی برای آن‌ها بود. چرا که همه، آن‌ها را تحریم کرده بودند و با این آیه وضع آن‌ها به صورت عادی برگشت. هدف از این بخشش الهی این بوده که بلکه آن‌ها نرم شده و واقعاً اقدام به توبه کنند. پس «تَابَ عَلَيْهِمْ» یعنی خدا به سوی آن‌ها بازگشت، لطف الهی شامل حال آن‌ها شد و خداوند به آن‌ها ارفاق کرد. به این ترتیب، ظاهر آیه نشان می‌دهد وضعیتی این سه نفر با سائرینی که خداوند آن‌ها را بخشید فرق دارد و نه تنها این آیه مدح آنان نیست، بلکه در ذم آنان نازل شده است.

نتیجه

آن‌چه ابن اسحاق در شرح داستان تخلف مالک بن کعب نقل نموده و سعی کرده است برای او شخصیتی مثبت ارائه نماید و فضیلت امیرالمؤمنین علیه السلام و خاندان ایشان را به او منتسب کند، جعلی بوده و با آیات صریح قرآن ناسازگار و مغایر با روایات ثقه شیعه

است.

همچنین به تعارضی که در خود سیره ابن اسحاق وجود دارد نیز باید توجه نمود. به عبارت روشن‌تر بخشی از کتابش با بخش دیگر ناسازگار است. از آن مهم‌تر این است که در این داستان جعلی، دو بخش با فاصله از کتاب با هم تعارض ندارد، بلکه در ذکر یک واقعه مشخص شاهد این تعارض هستیم! ابن اسحاق نقل می‌کند که کعب داستان مخالفت خود را این گونه تعریف می‌کند:

«گزارش تخلف من از رسول خدا صلی‌الله علیه و آله و سلم در غزوه تبوک، چنین است که من هرگز نیرومندتر و ثروتمندتر از آن هنگام نبوده‌ام، به خدا که هیچ وقت دو شتر سواری برایم فراهم نمی‌بود مگر در آن غزوه!...» (السيرة النبوية / ابن هشام / ۴ / ۱۷۶)

آنگاه در صفحه بعد در تأیید ثروتش هنگام تخلف می‌گوید: وقتی حضرت از او می‌پرسند که چرا از شرکت در غزوه تخلف نموده است، می‌گوید:

«خدا می‌داند که من عذری نداشتم، به خدا که هیچ وقت قوی‌تر و متمکن‌تر از وقت تخلف از شما نبوده‌ام.» (السيرة النبوية / ابن هشام / ۴ / ۱۷۷)

اما در سه صفحه بعد آن‌چه از ثروت کعب گفته بود را فراموش کرده و می‌گوید: وقتی مژده بخشایش الهی را برایم آوردند:

«جامه‌ای را که پوشیده بودم، از تن در آورده و به عنوان مزدگانی به کسی که برایم مژده آورده بود، دادم. به خدا سوگند که آن روز، جز آن جامه، لباس دیگری نداشتم! دو جامه به عاریت گرفته و پوشیدم.» (السيرة النبوية / ابن هشام / ۴ / ۱۸۰)

و جالب‌تر آن‌که در همین صفحه، پس از به عاریت گرفتن لباس -از سر ناداری- به خدمت حضرت می‌رسد، در حضور رسول خدا صلی‌الله علیه و آله به شکرانه بخشایش الهی می‌گوید:

«یا رسول الله! به خاطر توبه‌ام به سوی خداوند عزوجل، تمام ثروتم را به پیشگاه خدا و رسول صدقه می‌دهم.

رسول خدا صلی‌الله علیه و آله نیز در جواب او فرمودند:

قسمتی از اموال را نگاه دار، که برایت بهتر است.» (السيرة النبوية / ابن هشام / ۴ / ۱۸۰)

البته باید بیان داشت که فارغ از نمونه‌ها، با توجه به شخصیتی که «ابن ندیم» در

کتاب «الفهرست» خود در مورد «محمد بن اسحاق» نقل نموده است (الفهرست، ص ۱۰۲) و همچنین سیر ممنوعیت نقل حیث (تذکره الحفاظ، ذهبی، ۳/۱ و تأویل مختلف الحديث، ابن قتیبہ دینوری، ۴۱)، ساخت احادیث جعلی (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ۴۴/۱۱ و نقش ائمه در احیای دین، ج ۶ ص ۵۱)، رواج اسرائیلیات (غریب الحدید، ج ۴، ص ۲۶۲ و الاسرائیلیات و اثرها فی کتب النفسی و الحدید، ص ۹۶ و رک: الصحیح من سیره النبی الاعظم، ج ۱، صص ۱۰۸-۱۳۲) و قصه پردازیها (المصنّف، ج ۴، ص ۲۱۹ و تاریخ مدینه، ج ۱، صص ۱۱ و ۱۲ و رک: الصحیح من سیره النبی الاعظم، ج ۱، صص ۱۳۶-۱۵۳) آن چه رخ نموده، دور از تصوّر نیست.

پیامبر در چهل سالگی مبعوث می‌شود به نبوت می‌رسد؟ نمونه‌ای برای اصل دوم و سوم

ابن اسحاق واقعه غار حرا را این گونه نقل می‌کند:
قال ابن إسحاق: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: ... قال: فخرجت حتى إذا كنت في وسط من الجبل سمعت صوتا من السماء يقول: يا محمد، أنت رسول الله و أنا جبريل ...

و انصرفت راجعا إلى أهلي حتى أتيت خديجة فجلست إلى فخذها مضيفا إليها، فقالت: يا أبا القاسم، أين كنت؟ فو الله لقد بعثت رسلي في طلبك حتى بلغوا مكة و رجعوا لي، ثم حدثتها بالذي رأيت، فقالت: أبشر يا بن عمّ و اثبت، فو الذي نفس خديجة بيده إني لأرجو أن تكون نبى هذه الأمة.

ثم قامت فجمعت عليها ثيابها، ثم انطلقت إلى ورقة بن نوفل بن أسد بن عبد العزى بن قصي، و هو ابن عمها، و كان ورقة قد تنصّر و قرأ الكتب، و سمع من أهل التوراة و الإنجيل، فأخبرته بما أخبرها به رسول الله صلى الله عليه وسلم، أنه رأى و سمع، فقال ورقة بن نوفل: قدّوس قدّوس، و الذي نفس ورقة بيده، لئن كنت صدقتيني يا خديجة لقد جاءه الناموس الأكبر الذي كان يأتي موسى، و إنه لنبيّ هذه الأمة، فقول لي له: فليثبت. فرجعت خديجة إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم فأخبرته بقول ورقة بن نوفل... (السيرة النبوية، ج ۱، صص ۲۵۲-۲۵۴)

در این نقل، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از وحی الهی همچنان در فشار و اضطراب هستند و نمی‌دانند چه اتفاقی رخ داده است. اما حضرت خدیجه سلام الله علیها پیش از آنکه پیامبر صلی الله علیه و آله سخنی بگویند، می‌فرماید: «فَوَالَّذِي نَفْسُ خَدِجَةَ بِيَدِهِ إِنِّي لَأَرْجُو أَنْ تَكُونَ نَبِيَّ هَذِهِ الْأُمَّةِ» (السیره النبویه، ج ۱، صص ۲۵۴) سپس برای مطمئن شدن نزد ورقه بن نوفل که اهل کتاب بود، می‌رود. -ورقه بن نوفل در جاهلیت آئین مسیحیت گزیده بود و به زبان عبرانی کتاب می‌نوشت. او انجیل را نیز به همین زبان نوشته بود. او در آن زمان پیر مردی بزرگ و نابینا بود. (صحیح بخاری، ج ۱، ص ۶ و ج ۹، ص ۳۸، صحیح مسلم، ج ۱، ص ۹۷)، ابن عباس می‌گوید او بر آئین مسیحیت مرد. (سیره حلبی، ج ۱، ص ۲۵۰) - ورقه که این اخبار را از اهل کتاب شنیده بود، قسم می‌خورد که «إِنَّهُ لَنَبِيٍّ هَذِهِ الْأُمَّةِ» (السیره النبویه، ج ۱، صص ۲۵۴). خدیجه سلام الله علیها نیز از خدمت رسول خدا رسیده و مؤدبه نبوت را به ایشان می‌دهد.

این روایت -از نظر اهل تسنن- و گزارش تاریخی در تغایر با معیارهای عقل و قرآن به ویژه با امهات و اصول کلامی و اعتقادی تشیع می‌باشد، چرا که امکان ندارد رسول خدا صلی الله علیه و آله به نبوت خود اطمینان نداشته باشند. چگونه جایز است خداوند فردی را به نبوت برگزیند و او نفهمد و ناچار باشد که همسرش و یک نصرانی او را به این امر مهم رهنمون شوند؟

امام صادق علیه السلام در جواب شخصی که پرسیده بود، چگونه رسول خدا صلی الله علیه و آله نترسیدند که آن چه به ایشان رسید از جانب شیطان نبوده، فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ إِذَا أَخَذَ عَبْدًا رَسُولًا أَنْزَلَ عَلَيْهِ السَّكِينَةَ وَالْوَقَارَ فَكَانَ يَأْتِيهِ مِنْ قِبَلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِثْلُ الَّذِي يَرَاهُ بَعِيْنُهُ.» (تفسیر العیاشی، ج ۲، ص: ۲۰۱)

رسول خدا صلی الله علیه و آله پیش از تولد خویش و حتی پیش از خلقت هر مخلوقی به نبوت برگزیده شده بودند. آن حضرت از آغاز ولادت، نبی بودند و در سن چهل سالگی مبعوث می‌شوند. طبق روایات شیعه، اگر توبه حضرت آدم علیه السلام قبول درگاه احدیت افتاد، کشتی نوح پیغمبر سلام الله علیه به سلامت بر زمین نشست، آتش نمرود بر ابراهیم خلیل الله گلستان شد، حضرت عیسی علیه السلام مرده زنده نمود و عصای موسی کلیم الله مبدل به اژدها شد، زبان هر یک مطهر به این ذکر شده که: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ» و خداوند به حرمت پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندان پاک ایشان،

حاجت روایشان نمود. (وسائل الشیعه / ج ۷ / ص ۱۰۰)

ممکن و عقلانی نیست که حضرت عیسی علیه السلام که برای زنده کردن مرده متوسل به رسول خدا و ائمه علیهم السلام می‌شوند (وسائل الشیعه / ج ۷ / ص ۱۰۰)، در گهواره بفرمایند: «إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا» (مریم/۳۰)، اما رسول خدا صلی الله علیه و آله تازه در ۴۰ سالگی، خودشان متوجه نبوتشان شوند؟! حضرت امیر علیه السلام درباره رسول خدا صلی الله علیه و آله در خطبه‌ی قاصعه می‌فرماید: «وَلَقَدْ قَرَنَ اللَّهُ بِهِ ص مِنْ لَدُنْ أَنْ كَانَ فَطِيمًا أَعْظَمَ مَلَكٍ مِنْ مَلَائِكَتِهِ يَسْلُكُ بِهِ طَرِيقَ الْمَكَارِمِ وَ مَحَاسِنِ أَخْلَاقِ الْعَالَمِ لَيْلَهُ وَ نَهَارَهُ» ، هنگامی که از شیر گرفته شد، خداوند بزرگترین فرشته از فرشتگانش را شب و روز همنشین او فرمود تا راه‌های بزرگواری را پیمود، و خوی‌های نیکوی جهان را فراهم نمود. (نهج البلاغه صبحی صالح، ص ۳۰)

بر اساس اعتقاد شیعی و روایات، آن‌چه در غار حرا اتفاق افتاده بود، آغاز بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله و علنی کردن نبوت و شروع رسالت بود نه آغاز نبوت.

کتاب تاریخی شیعه

سؤال مهم این است که آیا شیعه، کتب تاریخی برای بهره گرفتن دارد؟ در پاسخ باید اذعان داشت که امروزه کتاب تاریخی شیعی صرف، به تعداد کتب اهل تسنن وجود ندارد اما، پیش از یافتن علت آن و چاره جویی، باید این نکته را اشاره کرد که شیعه رساله‌های تاریخی با ارزشی داشته که در بستر حوادث تاریخی و اتفاقات رخ نموده چون آتش سوزی‌ها و... از بین رفته. فهرست نام این کتب در منابعی چون «نجاشی» و «فهرست شیخ طوسی» موجود است. به عنوان مثال در رجال نجاشی صفحه ۱۷ نام سی و پنج کتاب آمده است:

۱. کتاب المبتدأ ۲. کتاب السیره ۳. کتاب معرفه فضل الأفضل ۴. کتاب أخبار المختار ۵. کتاب المغازی ۶. کتاب السقیفه ۷. کتاب الردة ۸. کتاب مقتل عثمان ۹. کتاب الشوری ۱۰. کتاب بیعه علی [علیه السلام] ۱۱. کتاب الجمل ۱۲. کتاب صفین ۱۳. کتاب الحکمین ۱۴. کتاب النهر ۱۵. کتاب الغارات ۱۶. کتاب مقتل امیر المؤمنین علیه السلام ۱۷. کتاب رسائله و أخباره [علیه السلام] ۱۸. کتاب قیام الحسن [علیه السلام] ۱۹. کتاب مقتل

الحسین [علیه السلام] ۲۰. کتاب التوابین ۲۱. کتاب فدک ۲۲. کتاب الحجة فی فضل المکرمین ۲۳. کتاب السرائر ۲۴. کتاب المودة فی ذوی القربی ۲۵. کتاب المعرفة ۲۶. کتاب الحوض و الشفاعة ۲۷. کتاب الجامع الکبیر فی الفقه ۲۸. کتاب الجامع الصغیر ۲۹. کتاب ما نزل من القرآن فی أمر المؤمنین علیه السلام ۳۰. کتاب فضل الکوفة و من نزلها من الصحابة ۳۱. کتاب فی الإمامة کبیر ۳۲. کتاب فی الإمامة صغیر ۳۳. کتاب المتعین کتاب الجنائز ۳۴. کتاب الوصیة ۳۵. کتاب الدلائل.

آنچه امروزه به نام کتاب یا اصل سلیم بن قیس هلالی در شرح وقایع صدر اسلام وجود دارد یکی از کتب تاریخی است که از همان ابتدا نگارش شده است.^۱ سؤال دیگر این است که چرا شیعیان و خصوصاً بزرگان آنان همچون محدثان، از زمان اهل بیت علیهم السلام و علمای شیعه در طول تاریخ آن میزان که به نگارش کتب فقهی همت داشته‌اند به تدوین کتب صرفاً تاریخی دست نزده‌اند؟

در پاسخ باید شرایط موجودی را که خلفای جور بوجود آورده بودند و پیشتر بیان شد، یادآوری نمود^۲ و به عنوان نمونه داستان فردی را که برای پرسیدن یک مسأله فقهی و یک روایت از امام صادق علیه السلام به عنوان خیار فروش به در خانه حضرت رفت، تذکر داد (الخرائج و الجرائع، ج ۲، ص: ۶۴۲). نباید فضای تقیه‌ای شیعیان و تقیه ائمه علیهم السلام را در بستر تاریخ از یاد برد (الکافی، ج ۲، ص: ۲۱۷، بَابُ التَّقِيَّةِ). حال با در نظر گرفتن این فضا، کاملاً روشن است که بیشترین تلاش شیعیان زمان ائمه علیهم السلام پرداختن به روایاتی خواهد بود که سمت و سوی اعتقادی و فقهی دارد تا بتوان دین و مذهب شیعه را در بستر تاریخ حفظ و معرفی نمود. از همین رو است که روایات صادره از حضرات معصومین علیهم السلام نیز بیشتر در همین باب بوده است. تلاشی که برای جمع آوری احادیث فقهی و اعتقادی توسط علمای شیعه در طول تاریخ شده است، بسیار بیش از جمع آوری روایات تاریخی بوده، چرا که اهمیت و کاربرد آن‌ها بیشتر بوده و ترجیح داده

۱ در این مقام ظرفیت پاسخ به آنچه در حواشی و سندیات این کتاب مطرح می‌شود، نیست.

جهت مطالعه پیرامون سند شناسی کتاب سلیم بن قیس رجوع شود به کتاب اسرار آل محمد، انتشارات دلیل ما و ذیل مقاله مختصر اثبات الرجعة در مجله تراثنا شماره ۱۵.

۲ برای بررسی اوضاع اجتماعی حدیثی خلفای دیگر رجوع کنید به تاریخ حدیث شیعه، دکتر

می‌شد که بیشترین همّت در این راه گماشته شود. صرف روایات تاریخی، به اندازه‌ای که روایات اعتقادی و فقهی مهم بوده، دارای اهمیت نبوده است.

البته این نکته را باید افزود که اهل تسنّن نیز روایات تاریخی نداشته و از منقولات تاریخی استفاده می‌کنند. از آنجایی که آنان با مشکلات مطرح شده شیعه، مواجه نبودند و همچنین همیشه از پشتیبانی و قدرت‌های حاکمه بهره برده‌اند و حکومت‌ها به دست اهل تسنّن بوده، پرداختن به منقولات تاریخی و تاریخ نگاری برایشان فراهم‌تر بوده است. چرا که معمولاً حاکمان به تاریخ توجّه ویژه‌ای داشته‌اند تا جایی که مشهور است: «علم النسب و الخبر، علم الملوك» (المزهر، ج ۱، ص ۱۳۶)

نکته مهم این است که کتب روایی شیعه که دارای روایات اعتقادی و فقهی است، به نوعی در بردارنده تاریخ نیز می‌باشد. یعنی ائمه معصومین علیهم‌السلام در ضمن نقل یک موضوع اعتقادی و یا بیان یک مسأله فقهی به بیان وقایع تاریخی آن نیز پرداخته‌اند. گاهی در اثبات علم غیب یا عصمت و ... به بیان یک واقعه تاریخی پرداخته‌اند یا علمای رجالی برای معرفی یک راوی، به توضیح و تشریح زمان او پرداخته‌اند که او نیز مقارن بوده با دوره یکی از ائمه علیهم‌السلام. تنها کاری که باید انجام پذیرد، پیدا کردن این روایات است که زحمت بخش بسیار عظیمی از آن را مرحوم علامه مجلسی در کتاب شریف بحارالانوار در مجلداتی که در مورد زندگانی پیامبران صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم‌السلام است کشیده و آن‌ها را جمع آوری نموده‌اند (جلد ۱۵ تا ۲۷ بحارالانوار).

ارایه روشی جدید برای تاریخ پژوهی

یکی از روش‌های تحقیق تاریخی که باید احیا شود، استفاده مستقیم از قرآن، روایات و پس از آن رجوع به کتب حدیثی با بیشترین محتوای تاریخی از علمای شیعی و یا کتب تاریخی شیعی مانند الارشاد و الخرائج و بعد آن با ملاحظاتی رجوع به برخی از کتب تاریخی اهل تسنّن است. در این صورت ما کتب تاریخی خواهیم نگاشت که بیشترین قابلیت اتکا را خواهد داشت.

نگاشتن تاریخ یک واقعه

در روشی که معرفی می‌گردد، چنین عمل می‌شود:

۱. ابتدا به قرآن رجوع می‌شود و آیات حاکی از وقایع تاریخی -در صورت وجود- استخراج می‌شود. تأمل در برخی از این آیات کاملاً گویای حوادث رخ نموده است.
۲. سپس باید روایات ذیل آیات را بررسی نمود و به روایات معتبر شیعی مربوطه تمسک جست.
۳. در مرحله بعد به جستجوی روایاتی که در کتب حدیثی نقل شده‌اند و به این واقعه مربوط هستند پرداخته می‌شود. بدیهی است که با داشتن کلید واژه‌هایی از این واقعه‌ها با سعه علمی خواهیم توانست احادیث را استخراج کنیم.
۴. در مرحله بعد، از کتبی مانند «الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد»^۱ تألیف شیخ مفید، «الخرائج و الجرائح»^۲ تألیف قطب الدین راوندی، «إعلام الوری بأعلام الهدی»^۳ تألیف امین الإسلام طبرسی و... که در ضمن بیان مطالب موضوع کتابشان به برخی مسائل تاریخی نیز پرداخته‌اند و از علما و بزرگان قابل اعتماد شیعه بوده‌اند، می‌توان

۱ مرحوم شیخ مفید (متوفی ۴۱۳ ق) با توجه به روایاتی که در اختیار داشته در کتاب «الإرشاد» به بیان تاریخ زندگانی ائمه علیهم‌السلام پرداخته است. ایشان در این کتاب به فضایل اهل بیت علیهم‌السلام و یاران آنان نیز اشاره دارد. کتاب الإرشاد از معتبرترین منابع روایی شیعه درباره زندگانی ائمه علیهم‌السلام به شمار می‌آید و بسیاری از منابع مهم شیعه که به زندگانی ائمه علیهم‌السلام پرداخته‌اند، این کتاب را مستند خود قرار داده‌اند. کتاب «الإرشاد» بهترین کتاب برای دستیابی به منابع اولیه شیعه درباره زندگانی و فضایل ائمه علیهم‌السلام است. این کتاب از منابع دست اول شیعه در این باره می‌باشد.

۲ مرحوم قطب الدین راوندی (متوفی ۵۷۳ ق) در این کتاب به بیان معجزات پیامبر صلی الله علیه و آله پرداخته است.

۳ مرحوم امین الإسلام طبرسی (متوفی ۵۴۸ ق) در این کتاب به بیان شرح حال و زندگی‌نامه و فضائل پیامبر صلی الله علیه و آله و حضرت زهرا سلام الله علیها و ائمه علیهم‌السلام دوازده‌گانه پرداخته است.

بهره جست.

۵. می‌توان برای پر نمودن خلأهایی که در نگارش وقایع و تحلیل آن‌ها وجود دارد به برخی از کتب تاریخی اهل تسنن رجوع نمود. شروطی که باید در این مراجعه ملاحظه گردد به قرار ذیل می‌باشد:

۱. نویسنده در نگاشتن انصاف بیشتری به خرج داده و با کمتر تعصب مذهبی دست به تاریخ نگاری برده باشد.

۲. تاریخ نگاری نویسنده مهذب‌تر از دیگران بوده و کمتر از جعلیات و تاریخ سازی‌ها استفاده کرده باشد.

۳. انتخاب بخش‌هایی که با آیات، روایات و دیدگاه‌های کلامی شیعی در تضاد نیست و یا همراه است.

پس از به دست آمدن مواد خام می‌توان با رعایت اصول تاریخ نگاری به نگاشتن تاریخ شیعی پرداخت.

نکته

ادّعا نمی‌شود که برای تمام وقایع تاریخی و تاریخ اسلام، تمام و کمال آیات قرآنی و روایت وجود دارد. اما نکته مهم این است که به بهانه عدم وجود آیات و روایات تاریخی در تمام وقایع، نباید خود را از استفاده از مقدار موجود به عنوان منبع مهم تاریخی محروم ساخت. این دقیقاً همان نقطه‌ای است که بسیاری از پژوهشگران و محققان تاریخی از آن غفلت نموده و به خطا رفته‌اند. ضمن این که با پیگیری سیر بیان شده، نقاط خلأی را که در آیات و روایات درمورد یک واقعه تاریخی وجود دارد می‌توان پر می‌نمود.

تأثیر متقابل کلام و تاریخ در یکدیگر

نکته مهم دیگر این است که در تحقیق و نگارش تاریخ، باید با دید کلامی شیعی پژوهش نمود و دست به قلم برد. اگر ما با دید اثبات حقایق اهل بیت علیهم‌السلام و یافتن تخریب‌های منافقین به تاریخ رجوع نماییم «خود مسیر خواهدت گفت که چون باید رفت!» ما باید در تاریخ پژوهی و تاریخ نویسی خود دنبال اثبات امامت، مقامات و صفات

اهل بیت علیهم السّلام و همچنین ردّیا و تخریب‌های منافقین باشیم تا بتوانیم با به دست آوردن فضای موجود آن زمان، به چرایی و تحلیل وقایع اتفاق افتاده در تاریخ بپردازیم.

ویژگی تاریخ پژوهی شیعی

ویژگی بارز رجوع به آیات قرآن و روایات اهل بیت علیهم السّلام برای تاریخ نگاری این است که می‌توان از وقایع رخ داده‌ای که در آیات و روایات بیان شده اطمینان کامل داشت. چرا که منبع معرفّی آن، منبع علوم الهی و متّصل به وحی است. همچنین اگر پیش از مطالعه کتب تاریخی اهل تسنّن بر روایات تاریخی شیعه تسلّط پیدا شود، خواهیم توانست تا تاریخ پژوهی تطبیقی داشته باشیم. به عبارت دیگر خواهیم توانست برخی پنهان کاری‌های عمدی و غیرعمدی را بازشناسیم و با بینش شیعی، معارف و حقّانیت مذهب خود را از کتب آنان نیز بیرون بکشیم. درواقع در این مورد پژوهش به صورت احتجّاجی از کتب اهل تسنّن استفاده می‌شود نه اثباتی.

سؤال مهم این است که چرا شیعه باید منبع پژوهش تاریخی خود را کتب اهل تسنّن قرار دهد؟ اگر این تحقیقات رنگ و بوی اهل تسنّن نگیرد، یقیناً رنگ و بوی علوی به خود نخواهد گرفت و بدون عمد کتب آنان را به عنوان منبع معرفّی نموده و به ارزش علمی آنان می‌افزاید. در عوض کتب دست اول شیعه که دارای مضامین تاریخی نیز هست (البته کتاب «الارشاد» شیخ مفید را کتاب تاریخی می‌دانند) نزد جوامع علمی معرفّی نمی‌شود و به دست خود مُهر عدم ارزش به آن‌ها زده می‌شود.

در زمینه‌هایی که روایتی وجود ندارد، حدّاقل کار این است که به کتب شیعی مانند «الارشاد»، «الخرائج و الجرائح»، «إعلام الوری» و... رجوع نمود. اگر مؤلّفان بزرگوار این کتب از منابع اهل تسنّن به ذکر تاریخ پرداخته‌اند، یقیناً با بینش و انتخاب شیعی و ضوابط کلامی شیعه بوده است. لذا برای نقل تاریخ اهل تسنّن اگر رجوع به این کتب شود، مطلب استخراج شده خطا پذیری کمتر و قابلیت اتّکای بیشتر دارد.

اگر کتب شیعه به عنوان منبع با ارزش نزد جوامع علمی معرفّی نشده است، ریشه در مدل برخوردی خودمان دارد. چرا که ما به بهانه اینکه از کتب اهل تسنّن برای مطالب خود استفاده می‌کنیم (که در بسیاری موارد، حاصل کارمان رنگ و بوی خطا به خود می‌گیرد)،

از کتب شیعی خود غافل شده و آنان را کنار گذارده‌ایم.

مطالعه موردی

برای اثبات آن که چنین تاریخ پژوهی و تاریخ نویسی امکان پذیر است، نمونه‌ای پیرامون صلح حدیبیه نگاشته شد.

برای نگاشتن صلح حدیبیه ابتدا به آیات سوره مبارکه فتح مراجعه گردید. ذیل آیات آن به تفسیر شریف قمی رجوع شد و روایت طولانی پیرامون صلح حدیبیه از امام صادق علیه‌السلام به نقل علی بن ابراهیم قمی یافت گردید.

پس از آن، با جستجو در میان روایات دیگر با کلید واژه‌های مرتبط، روایات تکمیلی دیگری یافته شد.

با مطالعه سه کتاب «الإرشاد فی معرفه حجج الله علی العباد»، «الخراج و الجرائح»، و «إعلام الوری بأعلام الهدی» مطالب بیشتری به همراه فضای کلی به دست آمد.

سپس با بررسی مغازی واقدی با شرایط گفته شده، تکمله‌های دیگری نیز یافت گشت. پس از به دست آمدن مواد خام، با پایه قرار دادن روایت امام صادق علیه‌السلام، هر کجا افتادگی از جهت نقل تاریخی در روایت وجود داشت، با استفاده از روایات یا منابع دیگر که یافت شده بود، با مشخص نمودن مکان افزون شده و منبع آن، به روایت وارد شد. در نهایت آیات مربوطه با توضیح و تبیین مورد نیاز، در انتها آورده شد.

اگر به روایات یا نقل‌هایی متعارض برخورد شد، کتابی که درجه اعتبار بیشتری داشت و با فضای کلامی شیعی سازگارتر بود، انتخاب شد.

استفاده کلامی از صلح حدیبیه

همانگونه که گفته شد با دید کلامی شیعی، متن به نگارش درآمد و به دنبال رد پای منافقین گشته شد و تخریب‌های آنان تا حد امکان نمایانده شد. از طرف دیگر سعی شد تا هر کجا فضیلتی از امیرمؤمنان علیه‌السلام نقل شده و رسول خدا صلی الله علیه و آله بر افضلیت ایشان تأکید نموده‌اند، تکیه شود تا خواننده بی‌غرض، کاملاً بتواند راه را از بیراهه تشخیص دهد. از طرف دیگر خواننده با مطالعه این تاریخ، کاملاً خواهد یافت که اوضاع

زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله مدینه فاضله نبوده و جامعه آن روز، پیروی بی‌چون و چرا از پیامبر صلی الله علیه و آله را نداشته و حتی گاه ایشان را در حدّ یک رهبر جنگی نیز نمی‌دانستند. زمانی که ما شرایط و جایگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله را میان مردمان آن زمان بدانیم که در زمان اوج قدرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و ۳ سال پیش از رحلت ایشان بود (صلح حدیبیه در ذی‌قعدۀ (الکافی، ج ۸، ص ۳۲۲) سال هشتم رخ داد (إفصاح، ص ۱۱۱))، برایمان روشن خواهد شد که برای آنان، کنار گذاشتن تمام تأکیدات پیامبر صلی الله علیه و آله بر خلافت امیرالمؤمنین علیه‌السلام، حداقل کاری بوده که می‌توانستند انجام دهند.

همانگونه که پیشتر بیان شد، در تاریخ پژوهی شیعی به دنبال تحلیل‌های کلامی جهت آوردن شواهد تاریخی جهت امامت، افضلیت امیرالمؤمنین علیه‌السلام و تخریب‌هایی که منافقین در طول تاریخ انجام داده‌اند، هستیم و ردّ پای این موارد در روایات اهل بیت علیهم‌السلام و کتب شیعی به فراوانی یافت می‌گردد و در کتب تاریخی و حدیثی اهل تسنّن به ندرت به چشم می‌خورد.

بررسی صلح حدیبیه از منظر قرآن و سنت و کتب تاریخی شیعی

همان‌گونه که بیان شد، در مورد صلح حدیبیه ابتدا به سوره مبارکه فتح و روایات ذیل آن مراجعه شد. با در دست داشتن برخی از کلیدواژه‌ها روایات دیگری نیز یافت شد و با مطالعه به «الإرشاد فی معرفه حجج الله علی العباد»، «الخرائج و الجرائح»، و «إعلام الوری بأعلام الهدی» به مطالب تکمیل‌کننده دیگری دست یافته شد. آن‌چه در این بخش ارائه می‌گردد، ابتدا بیان برخی از فرازهایی از صلح حدیبیه است که می‌توان از آن نتایج کلامی اتخاذ نمود و بعد آن نگارش همان واقعه به نقل از ابن اسحاق، برای مقایسه است.

مثال اول در سایه سار قرآن، عترت و کتب تاریخی شیعی

مسلمانان در جحفه آبی نیافتند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سعد بن مالک را با چند مشک برای یافتن آب مأمور کردند اما اندکی بعد، او با مشک‌های خالی بازگشت و گفت: ای رسول خدا! از ترس دشمن، پاهایم از حرکت ایستاده و نمی‌توانم از جایم حرکت کنم! پیامبر به او فرمودند: بنشین! سپس دیگری را فرستادند. او نیز مشک‌ها را برداشت و

اندکی بعد بدون آب بازگشت. رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمودند: چرا بازگشتی؟ عرض کرد: ای رسول خدا! سوگند به آن که تو را به حقیقت به پیغمبری برانگیخته از ترس دشمن، گام‌هایم توان رفتن ندارد.

رسول خدا امیرالمؤمنین علیه السلام را طلبیدند و ایشان را با مشک‌ها و آب آوران به دنبال آب فرستادند. مسلمانان شک نداشتند که ایشان هم بی‌نتیجه باز خواهند گشت. حضرت امیر برای آوردن آب روانه شدند تا به بیابان سوزانی (که آب در آنجا بود) رسیدند، مشک‌ها را پر از آب کرده و به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله بازگشتند. رسول خدا صلی الله علیه و آله با دیدن ایشان تکبیر گفته و برایشان دعای خیر کردند. (ارشاد، ج ۱، ص ۱۱۹)

استفاده کلامی از تاریخ

پیامبر صلی الله علیه و آله ابتدا افراد دیگر را می‌فرستند تا ناتوانی اصحاب از انجام کار ثابت شود، سپس کار را به حضرت امیر علیه السلام می‌سپارند و ایشان سرافراز از انجام دستور حضرت باز می‌گردند.

مثال اول به نقل از ابن اسحاق:

ابن اسحاق، این داستان را که نمونه‌ای از افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام است، نقل نکرده است.

مثال دوم در سایه سار قرآن، عترت و کتب تاریخی شیعی

(وقتی پیامبر صلح را پذیرفتند) عمر نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: آیا ما بر حق و دشمن ما بر باطل نیست؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: آری! همین گونه است. عمر ادامه داد: پس چرا ما باید پستی و خواری را در دینمان بپذیریم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله به آرامی پاسخ دادند: خداوند به من وعده فتح و پیروزی داده است و هرگز خلف وعده نمی‌کند. اینجا بود که عمر گفت: اگر ۴۰ نفر با من بودند با او (پیامبر) مخالفت می‌کردم. (منظور مخالفت عملی است و گرنه به زبان مخالفت نمود. یعنی در مقابل سخت سپاه می‌کشیدم و آن گونه که خود صلاح می‌دانم عمل می‌کردم.) در این لحظه سهیل بن عمرو و حفص بن احنف به سوی قوم خود بازگشتند و آنان را از صلح خود با پیامبر صلی الله علیه و آله آگاه نمودند.

اما عمر بدون هیچ گونه پشیمانی حرف‌های خود را ادامه داد: ای رسول خدا! مگر تو به ما نگفته بودی که ما وارد مسجدالحرام می‌شویم و همراه دیگر حاجیان سرمان را می‌تراشیم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: آیا من به تو گفتم که امسال چنین می‌کنیم؟ به تو گفتم که خداوند به من وعده داده است مکه را فتح می‌کنم و دور کعبه طواف می‌کنم و سعی صفا و مروه را به جا می‌آورم و همراه دیگر حاجیان سرم را می‌تراشم. (اما نگفتم امسال!)

با این کار عمر، جو علیه پیامبر صلی الله علیه و آله تشدید شد. وقتی حضرت مخالفت بیش از حد آنان را دیدند، فرمودند: اگر صلح را قبول ندارید، بروید و با آنان بجنگید! اصحاب نماهای پیامبر به جنگ با قریش رفتند و از آنان که آماده جنگ بودند شکست بسیار مفتضحانه‌ای خورده و به سوی پیامبر بازگشتند!

رسول خدا صلی الله علیه و آله تبسم کرده، رو به امیر مؤمنان علیه السلام کرده و فرمودند: علی جان! این شمشیر را بگیر و به سمت قریش برو!

امیرالمؤمنین علیه السلام شمشیر پیامبر صلی الله علیه و آله را گرفتند و به سوی قریش روانه شدند. هنگامی که قریشیان چشمانشان به امیرالمؤمنین علیه السلام خورد، به عقب بازگشته و گفتند: یا علی! آیا محمد نسبت به گفته خود و عهده‌ی که با ما بسته است تجدید نظر کرده؟

امیرالمؤمنین علیه السلام پاسخ دادند: نه! بلکه هنوز بر عهد خود پا برجاست. وقتی اصحاب این صحنه را دیدند، شرمسار به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله روانه شدند و زبان به معذرت خواهی گشودند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رو به آنان کرده و فرمودند: آیا شما همان اصحاب من در بدر نیستید که خداوند در مورد شما این آیه را نازل فرمود: «[به یادآورید] هنگامی را که از خدای خود کمک می‌خواستید، پس او دعای شما را اجابت کرد که من با هزار فرشته که از پی یکدیگر در آیند مددکار شمایم. (وقتی از ترس بی‌تاب شده بودید خداوند ملائکه را به کمکتان فرستاد)» (سوره مبارکه انفال، آیه ۹) من که شما را به خوبی می‌شناسم! آیا شما همان اصحاب من در احد نیستید که از ترس گریختید و از کوه‌ها بالا می‌رفتید و پشت سر خود را هم نگاه نمی‌کردید و هرچه صدایتان می‌کردم هیچ کدامتان پاسخ نمی‌دادید؟! پاسخم نمی‌دادید؟!!

و حضرت زبان به سخن گشوده و پشت سر هم می‌فرمودند شما همانانی هستید که چه و چه! و ترس و فرار و تنها گذاشتنشان را به یادشان می‌آوردند! (تفسیر قمی، ج ۲، صص ۳۱۱-۳۱۲)

آیه ۶ سوره مبارکه فتح به صورت تلویحی به این جریان اشاره دارد:
و يُعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ الظَّالِمِينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوْءِ عَلَيْهِمْ
دَائِرَةُ السَّوْءِ وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلَعَنَهُمْ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا (۶)
و [تا] مردان و زنان نفاق پیشه و مردان و زنان مشرک را که به خدا سوءظن دارند، عذاب کند. حوادث بد زمانه بر آن‌ها باد، و خدا بر ایشان خشم گرفته و لعنتشان کرده و جهنم را برای آن‌ها آماده کرده و چه بد سرانجامی است.

استفاده کلامی از تاریخ

مسلمانان به راحتی با پیامبر صلی الله علیه و آله مخالفت می‌کنند، خلاف نظر ایشان لشکر می‌کشند، شکست می‌خورند و امیرالمؤمنین علیه السلام آبروی اسلام را حفظ می‌کنند و پیامبر صلی الله علیه و آله نیز تاریخچه اصحاب را به زبان می‌آورند که معلوم کننده سابقه ننگین آنان است.

در آیه ۶ خداوند پرده از اسرار بر می‌دارد و کاملاً بین منافقین و مشرکین اختلاف می‌گذارد. یعنی هم از عذاب کردن مشرکان مکّه خبر می‌دهد و هم آشکارا بیان می‌کند که منافقین مدینه که به ظاهر، اظهار اسلام می‌کردند - و هم اکنون به عنوان صحابی همراه پیامبر صلی الله علیه و آله آمده‌اند - اما دقیقاً جایی که پیامبر صلی الله علیه و آله به آن‌ها نیاز داشتند پشت ایشان را خالی می‌کردند و از پشت به ایشان ضربه می‌زدند را عذاب خواهد کرد.

الظَّالِمِينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوْءِ، آنان که به خداوند سوءظن دارند، خداوند به آنان نیز وعده عذاب می‌دهد. سوءظن به سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله در حقیقت همان سوءظن به خدا است. و در این جریان بسیاری از مسلمانان به اعمال حضرت سوءظن داشتند. عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ، بر آنان باد گرداننده یا دورزننده بد. دایره همان دایره فارسی است. دایره از یک نقطه آغاز می‌گردد و در نهایت به همان نقطه باز می‌گردد. «دایره السوء»

یعنی فتنه و آشوبی به پا کرده بودند که دیگران (پیامبر و مسلمانان حقیقی) را گرفتار آن نمایند، اما «علیهم دائرة السوء»، این فتنه به خود آن‌ها بازگشت. این افراد همان «الظَّالِمین بالله ظن السوء» بودند.

یکی از فتنه‌هایی که علیه پیامبر صلی الله علیه و آله به پا کردند و عاقبت به خودشان بازگشت و رسوا شدند، مخالفت و لشکر کشی و سپس شکست آنان و عاقبت پرده برداری شدن از سابقه ننگینشان بود و در مقابل پیروزی امیرالمؤمنین علیه السلام و عزت بخشیده شدن اسلام به دستان ایشان بود.

باید به لحن این آیات توجه نمود: غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ لَعَنَهُمْ. خداوند بر آن‌ها غضب نموده و آنان را لعن و نفرین نموده است.

مثال دوم به نقل از ابن اسحاق:

گفتگوی عمر با پیامبر صلی الله علیه و آله را بسیار مختصر ذکر کرده - تقریباً تنها سه خط اول این جریان - و بخش «اگر ۴۰ نفر با من بودند با او (پیامبر) مخالفت می‌کردم.» و ادامه مخالفت‌های پس از بازگشت سهیل بن عمرو را مطرح نکرده، همچنین کارشکنی اصحاب، لشکر کشی، شکستشان، سپرده شدن پرچم به دستان حضرت امیر علیه السلام و پرده نمایی از سابقه اصحاب، هیچ کدام نقل نشده است. (رک: السیره النبویه، ج ۳، ص ۳۳۱)

مثال سوم در سایه سار قرآن، عترت و کتب تاریخی شیعی

پیامبر صلی الله علیه و آله رو به یاران و اصحاب خود کرده و فرمودند: برخیزید و شترهای خود را قربانی کرده و سرهای خود را بتراشید.

مردمانی که ادعای یاری رسول خدا داشتند و نامشان صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، دوباره از دستور پیامبر صلی الله علیه و آله سرپیچی کردند و با بی‌شرمی تمام، فریاد زدند: چگونه باید شترهایمان را قربانی کنیم و سرهایمان را بتراشیم در حالی که طواف خانه خدا را نکرده و سعی صفا و مروه را به جا نیاورده‌ایم؟!

این بار که پیامبر صلی الله علیه و آله باز هم مانند همیشه، سرپیچی آنانی که اصحابش نامیده می‌شدند را دیدند غمگین و دلشکسته، از شدت ناراحتی رو به همسرشان کرده و فرمودند: اینان یاران من هستند!

ام سلمه نیز از باب دلداری همسرش، رو به پیامبر صلی الله علیه و آله کرده و گفت:

شما شترتان را قربانی کنید و سرتان را بتراشید! (یعنی: شما غصه نخورید!) زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله قربانی کرده و سر تراشیدند، این قوم نیز با بدبینی و شک و دودلی، سر تراشده و قربانی کردند. (تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۱۴)

استفاده کلامی از تاریخ

در سال‌های آخر حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله، همچنان دستورات ایشان برای بسیاری از اصحاب بی‌اهمیت بوده و آنان همواره عدم تبعیت و مخالفت خود را ابراز می‌کنند.

مثال سوم به نقل از ابن اسحاق:

هیچ نقلی از ابن اسحاق در این رابطه وجود ندارد. در عوض گفته: «مردم با دیدن قربانی نمودن و برآشیدن سر رسول خدا صلی الله علیه و آله آنان نیز چنین کردند.» (السیره النبویه، ج ۳، ص ۳۳۳)

مثال چهارم در سایه سار قرآن، عترت و کتب تاریخی شیعی

در همین سفر، بند نعلین پیامبر صلی الله علیه و آله پاره شده و حضرت آن را برای درست کردن به امیرالمؤمنین علیه السلام سپردند. حضرت با یک کفش به اندازه پرتاب کردن یک تیر (تقریباً دویست گام) راه رفته، پس رو به اصحابشان کرده و فرمودند: چه کسی میان شما درباره تأویل (قرآن) خواهد جنگید همانگونه که درباره تنزیل (و فرود آمدن قرآن) به همراه من می‌جنگید؟ ابو بکر به سرعت گفت: آن کس منم! حضرت فرمودند: نه! عمر گفت: پس حتماً آن کس من هستم! باز هم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: نه! اصحاب سکوت کرده و یکدیگر را می‌نگریستند که ناگاه پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: آن فرد دوزنده نعلین (من) است! در حالی که اصحاب بهشتان زده بود حضرت با دست مبارک اشاره به امیرالمؤمنین علیه السلام نموده و فرمودند: زمانی که سنت من رها شده و به سویی افتد، او برای تأویل (قرآن) خواهد جنگید! او درباره دین زمانی سخن می‌گوید که جز او کسی چنین نمی‌کند. او است که برای زنده کردن دین خدا خواهد جنگید! (ارشاد، ج ۱، ص ۱۲۴)

استفاده کلامی از جریان

پیامبر صلی الله علیه و آله با مشرکان و کافران می‌جنگیدند که آیات قرآن در مورد

آن‌ها نازل شده بود و امیرالمؤمنین علیه السلام نیز در این جنگ‌ها مددکار حضرت بودند. پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله امیرالمؤمنین علیه السلام با کسانی می- جنگیدند که طبق فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله آنان تأویل همان آیاتی بودند که دستور جنگ با آنان از سوی خداوند داده شده بود. در واقع رسول خدا صلی الله علیه و آله با فرمایش خود، بر جنگ و اعمال حضرت امیر علیه السلام پس از خویش صحه گذاشته و فرمودند: ایشان با هر که جنگ کنند، دشمن خدا صلی الله علیه و آله و رسول و سنت و دین است. و این جریان گویای مقام امامت و خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام و نفی دیگران از این مقام است.

مثال چهارم به نقل از ابن اسحاق:

هیچ نقلی از ابن اسحاق در این رابطه وجود ندارد.

مثال پنجم در سایه سار قرآن، عترت و کتب تاریخی شیعی

پس از این وقایع، بالاخره رسول خدا صلی الله علیه و آله به همراه مسلمانان از این سفر پر ماجرا راهی شهر و دیار خود یعنی مدینه شدند. زمانی که به تنعیم رسیدند زیر سایه درختی نشستند و این هنگام بود که آن یاران و اصحابی که با صلح پیامبر صلی الله علیه و آله مخالفت کرده بودند، به ظاهر از کار خود اظهار ندامت و پشیمانی کردند و از رسول خدا درخواست کردند تا برای آن‌ها از خداوند طلب آمرزش نماید. این‌جا بود که آیه رضوان نازل شد. (تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۱۴)

إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَمِىْئُتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا (۱۰)

کسانی که با تو بیعت می‌کنند، جز این نیست که با خدا بیعت می‌کنند دست خدا بالای دست‌هایشان است. پس هر که پیمان بشکند، تنها به زیان خود می‌شکند، و هر که بر آنچه با خدا عهد بسته وفادار بماند، به زودی خدا پاداشی بزرگ به او می‌بخشد.

استفاده کلامی از جریان

این جریان و آیه اوج فضاحتی را که بعضی اصحاب به بار آورده بودند نشان می‌دهد! یعنی چقدر کارشکنی کرده بودند که دست آخر خودشان سراغ حضرت آمده و پیمان بستند که از این به بعد با او و اوامرش مخالفت نکنند و اطاعتش را نمایند. معمولاً زمانی دوباره

بیعت می‌شود که بیعت پیشین شکسته شده باشد.

مثال پنجم به نقل از ابن اسحاق:

ابن اسحاق این بیعت را نقل نکرده و در عوض بیعت رضوان را در ابتدای حدیث به عنوان مدح اصحاب و اعلام پشتیبانی‌اشان از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تا پای مرگ بیان می‌کند (السیره النبویه، ج ۳، ص ۳۳۰) که با این نقل، بیعت رضوان فضیلتی برای مسلمانان به حساب می‌آید نه اعتراف به افتضاحات به بار آورده.

تحلیل حدیثیه بر مبنای آیات و روایات و کتب تاریخی شیعی در یک جمله

صلح حدیثیه، سراسر بیانگر مخالفت‌های عموم مسلمین با پیامبر صلی الله علیه و آله و افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام است.

تحلیل حدیثیه از دید کتاب تاریخ ایران و جهان (۱)، دوم متوسطه انسانی

بر مبنای کتب تاریخی اهل تسنن

منابع بخش تاریخ اسلام کتاب تاریخ ایران و جهان (۱) یا از اساس منابع و کتب اهل تسنن است و یا منابع دسته دوم از کتب شیعی است و اغلب به همان روش تاریخ پژوهی متداول نگاشته شده‌اند. بر اساس این منابع؛ تحلیلی که از صلح حدیثیه ارائه کرده است به این صورت می‌باشد:

«به رغم آن که مسلمانان لباس احرام به تن داشتند و جز شمشیری در نیام، سلاحی همراه آنان نبود، اما در بیعتی دوباره با رسول خدا صلی الله علیه و آله بر پشتیبانی از او تا پای جان تأکید کردند... (کتاب تاریخ ایران و جهان (۱)، دوم متوسطه انسانی، ص ۱۰۲)

نتیجه گیری

بر اساس مستدلّات ارائه شده، تاریخ اهل تسنن دارای جعلیاتی می‌باشد که استفاده از آنها -در تاریخ پژوهی متداول از آنها استفاده می‌شود- سبب می‌شود تا از تاریخ حقیقی فاصله گرفته و تحلیل‌های تاریخی نادرستی به دست آید. صحیح‌ترین و مطمئن‌ترین منبع تاریخی که جعل و انحرافی در آن راه ندارد، قرآن و

روایات ثقه از معصومین علیهم السّلام می‌باشد. در تاریخ پژوهی کلامی شیعی با استفاده از این دو منبع ارزشمند، برای پر نمودن خلأهای تاریخی موجود در این منابع ابتدا به کتب تاریخی شیعه و پس از آن با ضوابطی به کتب تاریخی اهل تسنن رجوع می‌شود. آن‌چه در تاریخ پژوهی کلامی شیعی حائز اهمّیت است، استفاده‌های کلامی و امامتی از تاریخ می‌باشد.

منابع و مأخذ

- قرآن کریم.
- اختیار معرفه الرجال به تعلیق میرداماد، محمّد بن الحسن طوسی، مؤسسه آل البيت، ۱۴۰۴ ق.
- اسدالغابه فی معرفه الصحابه، ابن اثیر جزری، مؤسسه اسماعیلیان، تهران، ۱۳۲۸ هـ.ق.
- اسرار آل محمّد، ترجمه کتاب سلیم بن قیس، اسماعیل انصاری زنجانی خوئینی، انتشارات دلیل ما، قم، ۱۳۸۰ ش.
- اضواء علی السنّه المحمّدیّه، محمود ابوریّه، مؤسسه منشورات الاعلمی للمطبوعات، بیروت.
- إعلام الوری بأعلام الهدی، امین الاسلام فضل بن حسن طبرسی، یک جلدی، دار الکتب الإسلامیّه، تهران.
- الاسرائیلیّات و اثرها فی کتب النفسی و الحدیث، رمزی نغناغه، ۱۳۹۰ هـ.
- الاصابه فی تمییز الصحابه، ابن حجر عسقلانی، دارالاحیاء التراث العربی، بیروت.
- الإفصاح فی الإمامه، شیخ مفید، یک جلد، انتشارات کنگره جهانی شیخ مفید، قم، ۱۴۱۳ هـ.ق.
- الأمالی، طوسی، محمد بن الحسن، ملقب به شیخ طوسی، دار الثقافه، قم، ۱۴۱۴ ق.
- البدایه و النهایه، ابن کثیر الحنبلی، دارالکتب العلمیّه، بیروت، ۱۴۰۹ ق.
- البرهان فی تفسیر القرآن، بحرانی سید هاشم، بنیاد بعثت، تهران، ۱۴۱۶ ق.
- الخراج و الجرائح، قطب الدین راوندی، مؤسسه امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) قم، ۱۴۰۹ هـ.ق.
- الدعوات، راوندی، مدرسه مهدی، قم، ۱۴۰۷ ق.
- المزهر، جلال الدّین سیوطی، دار احیاء الکتب العربیه، قاهره.
- السنن، عبد الله بن عبد الرحمن دارمی، نشر استانبول، ۱۴۰۱ هـ.ق.
- السیره الحلبیه، حلبی شافعی، ۱۳۲۰ ق.
- السیره النبویه، ابن هشام، دار احیاء التراث العربی، بیروت-لبنان.
- الغدير فی الكتاب و السنّه و الأدب، علامه عبد الحسين الامینی، مرکز الغدير للدراسات الاسلامیه، قم،

۱۴۱۶ ق.

- الصحيح من سيره النبي الاعظم، سيد جعفر مرتضى عاملی، دارالحديث، قم، ۱۴۲۶ ق.
- المصنّف، ابن ابی شيبه، دارالفكر، بيروت، ۱۴۰۹ هـ.
- المصنّف، عبدالرزاق بن همام الصنعاني، بيروت، ۱۳۹۲ ق.
- الفهرست، محمد بن اسحاق ابن نديم، مطبعة الرحمانيه، مصر، ۱۳۴۸ ق.
- الكافي، كليني، محمد بن يعقوب بن اسحاق، دار الكتب الإسلامية، تهران، ۱۴۰۷ ق.
- المستدرک على الصحيحين، ابو عبدالله الحاكم نيشابوري، دارالمعرفة، بيروت، ۱۳۴۲ ق.
- المغازي محمد بن عمر الواقدي،
- بحار الأنوار، علامه مجلسي، محمد باقر، بيروت - لبنان: مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۴ ق.
- بيان المعاني، ملاحویش آل غازي عبدالقادر، مطبعة الترقی، دمشق، ۱۳۸۲ ق.
- تاريخ الأمم و الملوك، محمد بن جرير طبري، دار التراث، بيروت، ۱۳۸۷ ق.
- تاريخ التراث العربي، فؤاد سزگين، كتابخانه آيت الله مرعشي، قم، ۱۳۷۱ ش.
- تاريخ المدينة، ابن شبة، دارالفكر، قم، ۱۴۱۰ هـ.
- تاريخ ايران و جهان (۱)، وزارت آموزش و پرورش، ۱۳۸۸ ش.
- تاريخ بغداد، ابوبكر احمد بن علي خطيب بغدادی، دارالكتاب العربي، بيروت.
- تاريخ بيهقي، ابولحسن علي بن زيد بيهقي، تصحيح دكتور كلیم الله حسینی، حيدر آباد.
- تاريخ حديث پیامبر، علامه عسکری
- تاريخ سياسی اسلام، رسول جعفريان، دليل ما، قم، ۱۳۸۹ ش.
- تاريخ عمومي حديث، مجيد معارف، انتشارات کوير، تهران، ۱۳۸۷ هـ ش.
- تأويل مختلف الحديث، عبدالله بن مسلم ابن قتيبة دينوري، دارالكتب العلمية، بيروت.
- تدوين السنه الشريفه، محمد رضا حسینی جلالی، دفتر تبليغات اسلامي، قم، ۱۴۱۳ ق.
- تذکره الحفاظ، شمس الدين ذهبی، دارالكتب العلمية، بيروت، ۱۳۷۴ ق.
- تراثنا (مجله)، شماره ۱۵، مؤسسه آل البيت لاحياء التراث، قم.
- تفسير العياشي، عياشي، محمد بن مسعود، المطبعة العلمية، تهران، ۱۳۸۰ ق.
- تفسير قمی، قمی علي بن ابراهيم، دار الكتاب، قم، ۱۳۶۷ ش.
- تفسير نور الثقلين، عروسی حویزی عبد علي بن جمعه، انتشارات اسماعيليان، قم، ۱۴۱۵ ق.
- تقييد العلم، خطيب بغدادی، دار احياء السنه النبويه، ۱۹۷۴ م.
- جامع بيان العلم و فضلہ، يوسف ابن عبدالبر، دارالكتب العلمية، بيروت..
- رجال الشيخ الطوسي، شيخ طوسي، انتشارات حيدريه، نجف، ۱۳۸۱ هـ ق.
- شرح معاني الآثار، طحاوی، دارالكتب العلمية، بيروت-لبنان.
- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحديد، ابن أبي الحديد، عبد الحميد بن هبه الله، مكتبة آية الله المرعشي

۱۸۴ مجموعه مقالات دومین کنگره ملی علوم انسانی

النجفی، قم، ۱۴۰۴ ق.

صحیح بخاری، محمد بن اسماعیل، الازهر-مصر.

صحیح مسلم، ابوالحسین مسلم بن حجاج قشیری نیشابوری، دار إحياء التراث العربی.

طبقات الکبری، محمد بن سعد، دار إحياء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۵ ق.

غریب الحدیث، قاسم بن سلام، هند، ۱۳۸۵ هـ

کمال الدین و تمام النعمه، ابن بابویه، محمد بن علی، اسلامیة، تهران، ۱۳۹۵ ق.

مروج الذهب و معادن الجوهر، مسعودی، دارالاندلس، بیروت-لبنان، ۱۹۶۵ م.

مجمع الزوائد و منبع الفوائد، نورالدین علی بن ابی بکر الهیثمی، دارالکتاب، بیروت، ۱۹۶۷ م.

معجم الادباء، یاقون حموی، دارالفکر، بیروت، ۱۴۰۰ ق.

معرفة الصحابة، ابونعیم اصفهانی، مکتبه الدار، مدینه منوره، ۱۴۰۸ ق.

نقش ائمه در احیای دین

نهج البلاغه (للصالحی صالح)، شریف الرضی، محمد بن حسین، هجرت، قم، ۱۴۱۴ ق.

وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، قم، ۱۴۰۹ ق.